

جا

۱۰۵

jabir.abbas@yahoo.com

کتابخانہ  
 مجلس شورای  
 اسلامی

١٤٢٢

١٤٢٢

١٤٢٢

نام کتاب :	قطع :
مؤلف :	تعداد صفحہ :
مترجم :	تعداد جلد :
مصحح :	زیان :
ناشر :	موضوع :
تاریخ انتشار :	

۱۸۲۷

۱۸۲۷

۱۸۲۷  
۲۲۴۹۱

مکتبہ  
دہلی

جع - جن

))

۱۸۲۴

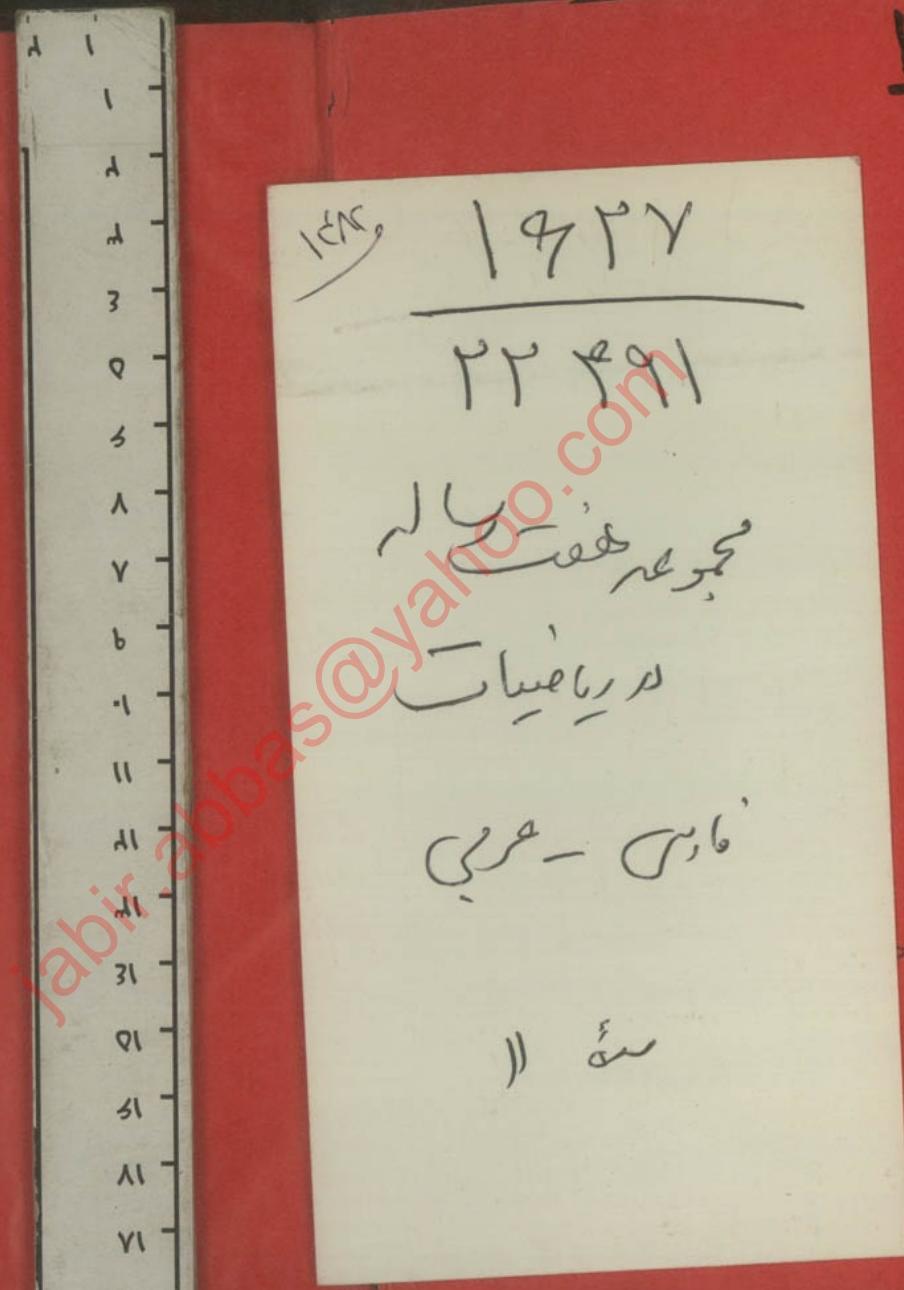
۱۸۲۷

۲۲ فروری

محروم  
میں

لے - لے

) )



۱۸۲۲

۱۸۲۷  
۱۸۲۶

جوریہ  
لعلیہ

) )

jabir.abbas@yahoo.com

ست رسائل

۲۲۶۹۱



فیز ریاضیات



گرد پیادی و گیران ای.  
در شکنندگان رهای اسکان کرد  
برترین پسر کنگز مکنار خاده امین  
دیگران در دعوت را مطلع نمود  
کسی هم در خواهر عزان خانه را داده  
که در خوارج بر پرید و پوش  
ست علیان بونی بی خدا و خدا  
کارت و پیر و ای ای و فخر سرف کسر  
از دم و مر کوچن و پیغمبر مسلمان  
از قزوین شتر پیکار خود رفته  
در داد و دادشان عالی کی خواجه  
دکن آنچه خدمت ندانیم ای  
که ای ای ای شاهزاده شاهزاده

ذکر هر یک در محلی که لفظها اکد خواهد باد از اسطقه بلطف خاند اند هو کلمه  
 و چون نایر کلام مخالق کلام می شود که مدارک در شده مطابق که اوعیه نیز از آن  
 علم نمایند یکی صفت این منقسم بدروج کافی نه مجموع از توان این دویز  
 انتساب که نمک در سازه در درج تدوین نمایم تا ازان طرز استفاده  
 اعمال سهل از این درج تجیی اسما این دویم داین و اکتاک احتمان نمایند  
 چنان که خواجه سرد کویند که احتیاج بزیاده از درج قوی منشوح چهار  
 این فضیله در درج خود که متوجه صفات عمل نموده و پور جایگاه آن  
 سازم بود بنابرین درین امر شروع نمود و با هدایت استعانته و الشریعت  
 ملکیت از ناظران منصف ایکا که خطائی پسندید قبل مصلحت اصلاح  
 نمایند و این سالمه مرتبت بر مقداره و بوجان بایته خانه مقدمه در درج  
 درج زیاده قی که بردو از درج بود آنرا به خواندن عال طبق  
 که در مرکز دوار نام کبر و درجه درج هر سوت و آنها را سوت ایچ بر کار  
 مقنصلات خاند که در خط ضص المقادیر و خطی دیگر که عمر درون  
 خط بر و خط شرق غربی افق است و اکد و ایچ بر کار مقنصلات است  
 اوقیانوس ایشاد و تقاطع افقيه ناقصه شرق که بند در که دصف اینه  
 خود که رقم صه برآور فرستاد از همت ایام خاند و یا شد که سهای  
 دیگر کشیده باشد که در نقطه هم رسند آنها را در و بوسیت خاند و ایچ

jabirabbas@yahoo.com
سید رضا الرحمن التیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والصلوة على محمد والآل اجمعين وبعد
جزء کویا ام اباده العتر کاشف الدار کماله دکا کویا عالی
مجھی کا سفلہ میں اس طرح بحکمت از درج بزم مکن مدلک لکن اس طبق
از اس طبق ایضاً اس هدایت ایا منعف کیجئ و فرمد فرضیں ریا دارد
پوشید بیت و بای بیسا صلا، اون کسی درج تصنیف نکرد که
کویه مشهور بیت ایا خواجه میدانادر کیم کیا ایم درج تصنیف که در
از اعمال اس طبقه مان ریا ذکر کر، و بعد از ان کثایت اعلی کدر
درج مکنت بین ما لکشون نیمینه طالع ارجیح یلد و خط اس تاری
محبیت ایل عالم و موالید و فیضه درج مکنت ایل ایتار فتح خیزد را در
درج و فو فو در دهنی کیم کیم کیا اعمال اس طبقه درج مکنت بنا بر است دویمه
دارج درج زیاده شد کی خا لاجزا، ساعات و کی خارج چنانچه
دارج بشیست کیم و هر سوتی را دند و درج نیش سجیعنی کا اول
دم هر سوتی اخوند درج کو ایشاد و اون دارج مخیز و خاده بین ایل ایل
با هم سبیل خاصل آیا ماد ایون که بر هون ایزرا ایه خاصت بخت من
البیت ها از اسطقه سا خواسته و ایم اند هونت جن طالع فران می عال



شرق و منتهای آن خط قصعه لمناره را در برابر که مان پس بخط نشانید  
 و خط نصف لمناره است بر سکل اهلی بجهت اشاره از آن است زمان کینم اینست  
 القاب روح و باشد القیمت **لطف** در این قلعه که من روح را  
 بدست کوثر بله داده اینجا بنا کشیده بجهت کسانی که بله داده اولی بر لبند تابند  
 بین خطر هر چندی از اجزاء ساعات کافتا داده باشد این قلعه بزرگ است  
 ما که از این قلعه ساعت یک نیم طبق شیخ است که سبب شکایت کرد و چنان  
 دارد که خطر که از این ساعت میگذرد شیخ هم کرد که کفر نیم طبع هر چندی  
 کافتا داده باشد این قلعه کی کند و حزن فصل این ساعت شود بلکن فریاد  
 زیست شده بطریت این ساعت ایکه کف پر کار این قلعه در تراویث باشد  
 هر خطا از خطه پیشتر بیشتر شود ساعت این قلعه اینقدر شیخ شد و اکونه تناصر  
 باشد و در قطاع اول غریب ایشاده که کذا این ساعت طبع ناوصله این ساعت  
 از ساعت شیخ ایشاده از قصعه لمناره را غیره برتا خصیعت این ساعت آن  
 در نصف لمناره باشد **جوف** در هر وقت ایرو ساعات این ساعت  
 کفرمی که کاکو در قصعه ایز جهاد که در این ساعت باشد بر این قلعه وقت نهاده این  
 اجزاء ساعات طبع خطر شرق و میخیط اهند دایر ایشاده که مان پس مدار ملک کرد  
 و دامن الجلدی بجهت مری که ایراق نهاده و نظر کرد که خطر بر کلام خود از اجزاء  
 ساعات ایشاده باشد این قلعه وقت همداخنچه ایز اجزاء ساعت این خط اول

از اینها بعد احتمال کفر بجهت نقطه مشرق ایز اول بجهت خاند و آنست  
 در عرض دارم که بر روحیم کشیده باشد و تقاطع خطوط مذکورین مرکز  
 ایشان باشد این خدا ایشان و نیم ایشان مدار ملک ایشان ایشان دیمان  
 مدار ملک و این خارج و مدار ایشان مدار ملک ایشان و روح روح شما  
 باشد و در عرض جنوب مدار ایشان ملکی در این دور و مدار ملک ایشان پر  
 بجهت در عرض که بعد از مدار و حد کشیده باشد و مرکز ایشان ایشان  
 باشد بجهت قسم مناوی منقسم کرد باشد ایشان ایشان ایشان  
 دایرون نام که بعد ایشان نقطه و منتهای ایشان نقطه خاند ایشان  
 جدی ایشان نقطه الروح نام و منقسم باشد در عرض دوازده کاره  
 که بر آنها صورت و تعیین روح باجزاء ایشان در عرض نام یک بیک در  
 دو دو در میان سه و هجده دو سیک شش شش باشد و اینست ثوابت  
 حلا منی نهند و در پهلوی ای جلات نام آن ثابت است شویند و در میان  
 مستقرات عدد ها ایشان باشد مترازید تا نوزده ایشان که در منطقه  
 الروح کشیده دهد مرکز در عرض بجهت فروبرده باشد و در میان روح  
 شیخیل بر کار دیمان ای منی را داده و دیمان ای خط و جسم شیخیل ای کنخه  
 و نقطه ای ایشان دیمان که عرض ای ایشان داشت باشد که کفر نهاده که در عرض هر چندی  
 کفر نیمی ای ایشان ای ایشان نایاب که نایاب که نایاب که نایاب که نایاب که نایاب که نایاب

خارج قمت راه هر کی ساعتی و حاصل ضرب راه هر کی مقدار کند سایه  
و دقایق ماضی باقی آن کو کم معلوم شود و حون هر دوی ابراق هند و اجزاء  
سایه از اینکه دایخ بیان خط پیش المثار و انجوا افتاد اینجا ساعتی  
نصف قوس المثار آن کو کم اند و حون هر دوی تقطیر انجوا ابراق هند اینجا  
خط و نصف المثار اند اینجا، ساعتی نصف قوس الیل انجوا اند و هر  
سایه نصف قوس المثار و قوس الیل و ساعتی اینجا حاصل قیان کرد و بجز  
نصفین اضافه کنند ساعتی الیل و هنار حاصل شود و بجز هر کی از  
کد نقصان کنند باقی ساعت دیگری اند و حون ساعتی و دقایق متنی  
روزیا ش معلوم نباشد و خواهند که اینجا ساعت معجزه از زدی آنست  
بعاند بعد صد ساعت و دقایق از زدی آنث بآثیت خدش افایند حاصل  
اجرا، ساعت معجزه از زدی آنث باشد و حون خس صد اینجا ساعت  
روزیا ب اند اینجا مذکور کنند باقی اصد ساعت و دقایق متینی  
از زدی آنث نباشد و حون خواهند کو این ساعت معجزه کند دایر از زدی  
ساعات معجزه از زدی آنث قس ناید که و اینجا باقی ماذد در هر صرتیز  
و باز بر اینجا، مذکور شمیت مدایرج قمت اول از جنس ساعت اند خارج  
قمت ثانی از جنس قایق و اگر دار معلوم نباشد و خواهند کرد از طلای ساعت  
کد شده روز مسلم کند یا لوح و صل کد در ماین بنین که هر یک اند

و خیط اتفاق اند دایر بود و اکمیری اند دون مدار حملی است مری اند دوی ابراق شاهد  
و اینجا از اینواری شاهد علیخ خط شرق و خیط اند تکا باشد هاست و باز بر این قلع  
وقت هنای دیس که خط بر خط مشرق اند محفوظ بمنه دایر بود و اکرم اینجا ساعتی  
اند اینجا اند باز خیط شرق و خیط بود اینجا ساعتی بمحفظی باشد اینجا  
مجوع دایر بود و اکرم بود لهد هر دوی جزوی از خیط که بر افق بلطفاده برافز  
نمایند باشد و اینجا اند اینجا ساعتی این خیط شرق و خیط باشد این خیط  
نهضان این نمود باقی دایر باشد دیس که این قلع شرق بود از اینجا اینجا و اکرم  
دایر باقی دایر خواهند کرد دایر شلته شاهد معلوم کند هر دوی درجه آن نایند  
برافز هند و خیط طاشان کنند و از هر دوی ان نایند دایر مقتطعه این قلع  
هندر و خیط داشت کنند دیس کمیری در بزم عمر خیل فرق الارض بود  
و این قلع شرق نایپن الخیط دایر مطالع در بزم عمر قایند و اکتخت الاخرن  
باشد که هند حاصل بایق مطالع طالع باشد و اکار قلع خوب و دنایز  
الخطین بایر مطالع قیطر در بزم عمر قایند اکرمید و بزم عمر مختا این ارض باشد و  
آن بکاهند اک فرق این ارض باشد آن مطالع طالع مسلم شود و حون طالع قیطر  
افنا بر این مطالع طالع نقصان کنند باقی دایر کشته از شب شد و نایند  
از زدی در بزم عمر قایند هر دوی در بزم لایق پار کنند این اتفاق  
و حون دایر بر این اند دیس کنند و اینجا کمتر از پار ترده بمانند هچهار کشند

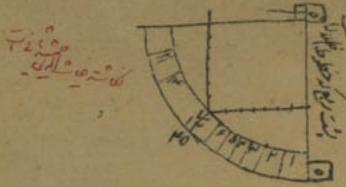
طالع بلدى ان ناسه يا بخزو معلوم شود و اگر مرد طارح باشد تقدیم الها  
 بر طالع استغا اقرار نهاد طالع بلدى شرح درجه داشت که طالع  
 باشد و خا هند که طالع باشد اذ او حل که خطر خدا را حکم داشت  
 قدر خطر عده اذ جزای ساعت اوی طالع شرح بجزوی که خطاب استغا  
 شرح باشد طالع استغا اذ شد بجهات طالع و جون خا هند که از طالع طالع  
 بلدى باشد اکه طالع که ترا ذهن پنباشد اذ طالع استغا آن طالع خطر دارد و  
 درج حرکت داشت چنان که قدر مقطع هر اذ جزای ساعت اوی تقدیم الها  
 جزوی شرح که خطاب استغا شرح باشد پنباخزو طالع بلدى باشد و اکه طالع  
 از قدر پنباشد اذ طالع استغا طالع محدود با پنچون قدر حرکت داشت  
 چند که فر مقطع هر اذ جزای ساعت منی تقدیم الها شرح که  
 باشند شرح باشد پنباخزو طالع بلدى باشد و چون طالع قدر باشد  
 پنچون طالع باشد **باب** **چهارم** در عرض طالع اذ از اتفاق و اطلع  
 اذ طالع اذ اتفاق که از معلوم کرد و از طالع بلدى او حکم کند طالع  
 طالع باشد پنباشد بطریق که اذ از طالع طالع اسخراج طالع غایب و  
 از طالع دایر کو که میان خارج طالع است معلوم کند باشند و بجزوی درج  
 ان کو که اذ از طالع طالع بلدى کم تقدیم باقی دایان کو که باشد اذ او  
 از اطلع ان کو که معلوم شود و چون طالع و بک از طالع طالع پنچون شود

نصف سکست و بجز و بجز و بجز و بجز و بجز و بجز  
 صد اذ اعادت فیش زیر خط دایر عاید از اتفاق افاب هند و دید بجز  
 هیئت بیله هند باطل لبه را خدا سلطعن ان لوح افتخار خانی خی  
 کافند انتقام اذ اعادت که شد و بجز دیل که از اول تا آخر و دیل  
 احذا سلطعن بجز فرض بشه که بجز بجز هیئت اول اذ اعادت سخوی سخو  
 باشد و علاوه تحقیق و الامعن و علی تحقیق بجز دایر معلوم باشد و خا هند که  
 از اتفاق اذ معلوم که ترمی که کی برا افراد اذ خطر باقداد دایر حرکت داشت  
 بجز فرض که منی شرح اذ اتفاق شر اشدو جزو دایر اذ فرض فیض المها  
 پنچون خطر داشت فرض المها بقدر فضل حرکت داشت بجز فرض که  
 منی شرح اذ اتفاق غریب به **باب** **سیمه** در عرض تقدیم الها  
 و طالع از طالع و طالع از طالع مردی ثامه با جزوی اذ درج بر این شرق  
 نهاده باز بخط مشهور نهاد ما پر المظیر و اذ اجزاء ساعت تقدیم الها  
 ان ناسه يا بخزو پنباخزن خطر بطل اخند برا فراسه که کاشت بطریق  
 درج ایزند کوشد معلوم کند و چون خطر با اول حل هند و بجزوی درج  
 حرکت داشت نامنی شرح ناسه مفروض با جزوی مفروض در فرض مقطع هر از  
 اجزاء ساعت طالع استغا ان ناسه يا بخزو باشد پنباخزن که مرد ناسه يا جزو  
 مفروض داخل مدار حل و دهدیل اهنا در از اهمالع استغا فضا کشید

از از دور کم کرده مطالع طالع را بر آن افزایید ای رجیسٹر پر نهاد با بخش  
در معرفت غایت اتفاقی و بعد کو کو میں اخواز بر صحیح مری کو کجا جزو را بخط  
النهار هادئ نکال، کن که بر کلام مقتضی اتفاقی افتاده آن غایت اتفاقی آن  
کوکی انجزو پاشد و بعد میل بقدر مقتضیات تا فهم میان در کوکه مدار حلول با  
پس اگر مرید اخلي مدار حلول اشید بدمایل شانی بود و اگر خارج حق با ب  
ششم در معرفت سایام صحیح و شفق مری تغیر افتاد بر این اتفاقی محل هم درین هست  
و خط در احرکت دهندا باقی تو سلیمان قطب عز اذ اخراجی ساعتی این اتفاقی  
دیگر نداشیت هست ساعتی صحیح باشد میان سایام شفق چون سایام طلوع صحیح  
و طلوع افزایی سایام عز و بیش ای عز و بیش شفق اینقدر ساعتی بود و چون اذ اتفاقی  
کوکی مطالع طالع ملی پر میگردند از مطالع طالع طلوع مطالع تغیر افایم  
کن و از ای که دایر تغیر افتاد شاعش معلوم را نکند پل اک ارثاعی  
بنایت دیگر باشد نصف المیل و باب هفتم ذرستیزی الپیوت چو طالع  
معلوم بود و خواهدند که اسخراج باقی پیک است خط را بر جه طالع هستند و  
نظلف قیصر عز کن دهنندن که قوس قطب عز اخراج ساعت صادری ضیافت  
قوس اینها در جه طالع شوره پیش بجزوی که منتهی شد از منطقه البروج اینها  
بود و تغیر اینها باید و چون خط را از عاشر قیاری حکمت دهنندن که قوس  
معقطع عز اخراج ساعت میتوانیم از المقادیر در جه طالع باشد و بجزوی که در خط

علوم کوچنیل که موضع اثاب سان مطر طالع و طالع باشد متحمله در ورد  
باشد و الا در هبته ساخته بخوبی دا از موضع اثاب سان محققو قوانین  
بار طرق که مطالع بلند اثاب سان دا از مطالع طالع کم کند و ایران  
ماند و از دایر ساخته بخوبی وارتفاع اثاب سان سلعور شد  
**باب** دوازدهم در هر یفت هست از ارتفاع وارتفاع ازتست  
شرق هر فقر و قدر بخاف بدان از یکدیگر بیوک دوازدهم در آن  
کشید باشد بیع مت خا هنده عدا فای سان بر مقنطره افای  
هنده در این از دوازدهم که افتدست ارتفاع بقدر بعد این از  
باشد از دایر اول المیوت و حکمت هست موافق جهت ارتفاع باشد پسر  
و غربی موافق نفع قطه تناطع دایره هست اشدا اقیمه نقطه مت در  
چون قسطنطیل در خارج دار جل باشد هست جنوب و دوازدهم اخراش  
شمال و اکبر پسر دار جل باشد نفع قسطنطیل شرق کوکب عیم المیوت شد و  
خا هنده که ارتفاع از سیم معلوم کند هم اثاب ای اکبر بر این  
که سان موافق است از سیم باشد در مقدار و درجه جنوبی سان پس پر  
مقنطره که اهدا ارتفاع مطلوب است موافق است در شرق و غربی چون  
خا هنده که سنت شرق بقطب دار سدها ن بقدر دار اف هنده پس پر  
که اهدا از دوازدهم سنت شرق و غربی سان باشد و چون خا هنده که

تعود و غایت ارتفاع و مبلغ بطرقی که مذکور شد معلوم کند بدل اکبر مبلغ شان  
باشد از غایت ارتفاع کم کند و اکجنون بود وفات ارتفاع افزایید و با  
با خاصلا را از زندگم کند باقی عرض مبلغ باشد و اکمده امیل اسغایت  
از ارتفاع دا از زندگم کند عرض مبلغ باقی بماند که خا هنده که از سان  
معلوم کند هاست ارتفاع ناسک درج هست بدشان کند و مخفی دست  
پس اک بعد شان بخوبی از غایت ارتفاع کم کند و اکجنون بخوبی وفات  
اقرائید اق خاصلا تمام عرض مبلغ باشد و مخفی نامد که بایرج و طرق کاش  
معرفت مذکور خاصلا میشود که غایت ارتفاع اثاب عرض مبلغ و مخفی  
غایت ارتفاع سان و عرض مبلغ معلوم المیوت اف اشتند در هست اما اک  
معلوم المیوت از کوکب بدل المظور معلوم باید که بار طرق که ارتفاع  
(سفل و اصل اثاب معلم کند و نصفت افضل اذا که که کا هنده برا افل  
اق را اید تا عرض مبلغ بمحصل یونده و اکاد شاهین متوجه احیا شد  
و اک ایضنه قاضی سان ارتفاع اسفل و محبی بود وفات ارتفاع بکیزد  
و بار ارتفاع اسفل اق را اید خاصلا عرض مبلغ باشد **باب** یازدهم در هر  
طالع سال آینه از طالع سال که نشست هون خواهی که طالع سال آینه از طالع  
سال که نشست معلوم کنی ق و که دفعه دار طالع بلند طالع سال ملطف  
بیفر ای خاصلا مطالع طالع سال آینه باشد و هون از مطالع مطالع



و ارتفاع از خط افق دارند که بر پشت هر سمت تقسیم کنند با اقسام ظاهرا  
 یا عکوس که ابتداء خط شرق و غرب کنند دسته ای خط معکوس بنامند و که در خط  
 بنیزین دسته ای خط مستو که اپیخ طولانی ارتفاع داشته باشد و نکاه  
 که بروج و علاوه از آن دسته ای خاصه میباشد و دینوی تقسیم ظاهرا باز  
 شد که مخرج آن اجزا اصله متعدد است پس معلوم شود که خط اصاله با اینها  
 باستثنی ای خیز لکاست پس خط افق ارتفاع دایماً بر خط افق ارتفاع باشد  
 غواه مسوی و مخواه معکوس و هر کدام از ادغام و خط معلوم و توان کرد و پس  
 دبع که خط افق را نظر کند پس این دید و نیم کند و از منصف آن دو عرض  
 اخراج کنند که برا برخط شرق و دیگر برخط بنین و تقسیم آن دو عرض  
 باجزا میباشد که از افق اسلام نامند پس از خطر افق ارتفاع و فوجند  
 اگر باعترف تقاطع کنند که برخط شرق و غرب با هسته افق ارتفاع معکوس  
 باشند و اگر باعترف نیز بکه تقاطع کنند خط افق ارتفاع سوی ایشان و جرون خواه  
 که احتمال ظایع از دیگری عالم کند درین مجموع اجزای میباشد از خط  
 هسته ای خواج هسته خل مطلوب است و همچنان خواهد که از خط اسلام ارتفاع  
 معلوم کند خط افق بر آن خط نهند و نکاه کند که بروج حزا و ارشادی اما  
 اگر خط اسلام زیاده از اجزا میباشد و همچنان اجزا میباشد بر خط اسلام  
 کنند از ظایع هسته ارتفاع معلوم شود **باب** پارت دم در ارتفاع

قوس ای خواصی برای مثلاً که معظم از بلندیه یکسان است درین نقطه را که بعد  
 از از مدار حمل مراقب عرض مسلم باشد در قدر و درجه جنوب و شمال این خط  
 نصف المدار حرکت دهدند بقدرت تفاصل میان الطولین بر مقتضیه که منتهی  
 شد ای ارتفاع هست از اسکه ممعظمه باشد در پیدم و پستان ارتفاع  
 معلوم کنند و تمام هست قوس ای خواصی و دو سمت و اخراج هر ای خط را شد در جنوب  
 و شمال پس از خط افق مثلاً پیش از ای خواصی شرقی به دعا که تردد  
 ای خواصی غربی و جنوبی ارتفاع بلندی معلوم شود خط هر ای خواصی که آن  
 سمت باشد سامت آن بلند و دارد **باب** سیزدهم در معروف طالع وقت  
 بلندی خیز سلد دیم طالع وقت آن بلندی از مربع معلوم کند می سیلان دید  
 در تفاوت طایین المرضیں هر کیمی دهد و حاصل را بر میل کلی هسته یا تفاوت  
 طایین المرضیں ای دیدند میان المداران در جمیع صور کنند و حاصل را بر عرض  
 دیم فهم کنند خارج تقدیر باشد پس از مطالع طالع که هسته از فتح باشد و پس  
 دیم کنند از عرض مسلم یا مطالع طالع پس از ذیل و عرض میخ بیز پیش از  
 عرض مسلم تقدیر را بر مطالع طالع اقراشد و آن از مطالع طالع بکاهند  
 حاصل ای مطالع طالع باشد چون از مربع ای طالع طالع ای خواصی طالع  
 ای طالع ترددیکن ای شبط طالع بلند و هر چند که عرض میخ افریدند نیز مطالع  
 مطلوب طالع سخیح بیز اوقت ایشان **باب** بحدادم در معروف خل ای ای خواصی

در موسیح از زمین کمره شود بعد از خلا ناظر عذر طرف رود بود از محل ناظر  
**باب** شاتردم در علکه دن برجی اتفاق حوت خواهند کاخال بدستور  
دایز پسخواج کتک کد مکان دیع مقتضای رسم باشد اما تا سایر هسته  
و خطوط بخال خود باشد یا بدیگر دیع محظیه است و طبقیش اکنون بیهوده قابله  
رسم کند و مراسته او بر رام کرسا خواهد بود که خواهند قسم از زمین  
صلعه شرم کند پس اینجا عکس کرد «یک ضلع را بشخص جزو مقسماً و از  
قسم کند و قوس است اینجا بضلع دیگر کرد و بینه جزو مقسماً وی همچشم دارد این  
ربیع جیز سه هر قوس و قوس هر جیز سه هر جلوه کردا ما استعلام جیز از  
قوس و قوس از هر چیز است که هر قوس از اجزای این ضلع مقصود کو واقع باشد  
پس از قوس از هر چیز معلوم کند که از همان ضلع مقصود که است بعده از  
و هم از قوس از هر چیز معلوم کند که از همان ضلع مقصود که است بعده از  
خطی که بنان دهنده است قوس و جیز است بجانب هر که آنها اینجا از مانداز  
ضلع مقصود سه اند قوس از همان ضلع که از هر چیز باشد یاد کرد و جیز از  
یکی زد و اشتقت جمع کند طاصل سه اند قوس از همان ضلع که از همان جان معلوم  
کند که چون که از اینجا از سه کم کند و خطی که اینها باشد این باقی بکسر زد پس بخط  
خطی از اینها بضریع مقصود همانها را بشخص جزو و هم از هر ضلع میخوابد  
هر که آنها اینجا از دیگر از خطوط مبنیت بر جزئی از قوس شده در آنخواهد بایست

که هنرا عرض در هاچون خواهند کار نهاد سطح زیر پیغام را سطح  
افت حسی علم کنند اگر بسط این آن میتوان نظر از این هست غم کرد  
سطح افق حیات و آن رسیده خط را برمه هناده هزار پیش باز پس برده  
ناس انسان را شخصی شد اما از این شخصیت بانقطع میفرمود که بسط این محترم  
بناید پیچ و غافل خود را بران افزوده حاصل از تفاه انسان را اشنازند و اگر بسط  
المحترم میتوان رسیده از درز من هم را با استند و از قاعده هر شرکت  
و نگاه کنند که طلسمتی از تفاه چند است پس همچنین هر خود را از این  
کنند و پیچ و از اجزای طلا زیباده با کام کنند و خط را بران خلی هناده برسن  
سرضع اول و آنسان را فرا پیش و باز پس و ترا از قاعده سرگن شخصیت  
زیادتی یا نقصان حاصل اش و ما اینجا مابین المقتني ایشند و طلا از قاعده  
موضعی ضریب کنند حاصل بعد این ضعیج باشد از این شخصیت که نوع کنند که  
خط بر خط طلا افتاده هم و علی بصلاب افتاده باشد و چون خواهند کرد عرض  
رو دی که عبور را ممتنع باشد معلوم کنند لوح داجان بر سرتان بپرسند  
که اگر از لبته بلشند دیگر نگزیر طرفان رو ده می شوند پس که کنند  
خط بر کام در جهاد از قاعده پس خط بر تمام آن را تو بگذاشند  
و نگاه کنند اگر کام موضع اذربیجان مری شود پس متوجه قامه باز ما باید  
قدم و موضع مری شوند کنند حاصل عرض و دیباشد با همان طرز نگاه کنند

کو که بخط از کبند و حاصل را برین ضروب فرایند اکبر بدیگر که شکلی باشد و از  
ان بکاهد اکبر بدیگر چنین باقی فضل الدور باشد ایجیت بدیل المدار  
که بدرست افرایند اکبر بدیگر شکلی اذان بکاهد اکبر بدیگر باشد  
پر حاصل آباد کسهم قوس المدار است در جیار تقاع خریبند و حاصل زیارت  
غایت ارتفاع قمکند و خارج فمتها کان جیب باز است اجزائی که نصف  
مداران اجزای سیاه از هم نصف قوس المدار کم کنده باقی هم فضل التایید  
روون فضل هم الدایر معلوم شود فریان فضل الدایر باشد بمن که از اتفاق  
شرقی باشد فضل الدایر از نصف قوس المدار نقصانست و که غربی باشد  
نصف قوس المدار از ایند از باقی با حاصل کدایر ما که کیت سایر اعمال  
کند باب همه دلخواه بمع باید که تقاطع افق برخط و مدار افقی  
و افراشته هرچهار بر ریکفتند و بعد مدار منقبلین از مدار حل بعد میگذرد  
باشد و چون اتفاق که کو ظالع معلوم کند چون از افق طالع ارتفاع بکینهیں لازماً  
اختلا فنیا شده باید که خط طنابات چون پر کار این کشند بعد میان هر دو  
خط که فرض کشند و هر دوی مانند مجدد و خط بدیگر اش بر همان مداد و باید که  
ست هر دو اتفاق ساوی که کی شرق بود و بکی غرب بود یکی اند و سنت  
هر جزو ساوی هم بآخر باشد و خط فضل المدار که واقع شان اف و افت شاید  
خط شرق و غرب به تضییف شان باشد **باب** تجد هم در هفت شان

قوس آدمی باشد و اکنین یاده از رسکا شد زیاد ف آنچه لذت کاشته و قوس بکریز  
و با فوج حج کند خاصل قوس آسمم باشد و اکرسه نیز قوس آلت فوج باشد بیض  
میکوم چون از اتفاق کوک معلوم باشد خواهد کذا زان دایر معلوم کشند  
از اتفاق کوک معلوم کند و چند اتفاق و چیزی از اتفاق یعنی معلوم کشند  
بسیار اتفاق معلوم کند رسکی اتفاق دایر جیار چیزی ای اتفاق مخفی  
کند و خارج فمت کان جیب برمد مرا باشد اجزائی که سهم نصف قوس  
تصفت که نهیل کاشته و سکن نداشتند از مرکزی محنت و هر طرف قوس  
ساوی غایت اتفاق نهند و حطم کو از طرف قوس مداری اتفاق نهند  
و حطم دیگر از طرف قوس مداری اتفاق نهند این غیر معموم برضیحه  
نهند و محل اتفاق خط اول بالخط ثانی هلام کند پس خط اول با وضع  
مقسم منطبق از ندان اصل است بزرخ علما زان ضلع منطبق شیخ پیغمبر  
صلع مفسور مسلمان هر کو صفات افتاد او را چیز کاشته و شوشنگی نمایند  
را که سکن نزوح و طرد و میس آند برا برآزد هم کند و خارج فمت را که مدد  
نامع عوجه کیت در اجزاء سالما متعожان کوک هر کشند ماصد ای ایاند  
ما ان قوس از اتفاق قوس المدار ضریبند و حاصل را بر فوج هم کشند م حاجت  
دایر باشد بمن که از اتفاق شرک شده ای ایاند و اکظر خود ای ایان و چون هر چهی  
دایر اجزاء مذکور دایر سه کم کند و باقی دایر جیب بقدیم المدار

عبدولکل خاند و شاعر اغیضا و آن سان کبا هر کی حکاید مردم خلیلی  
 و آن کاکی بایان ظاهر شوند را خوب و در زمانه را ولب و دیگرها  
 شعری شاعر از خان شمال دوستانه است و دشنه نزدیک یکدیگران و سانه  
 ذرا عکس دید و هر یکی را رسال المقام انکار نمود و آنکه بزرگ در این  
 المقام المقدم و در کوی رسال المقام المخوب بر عقیل شان مقدار دوسته  
 جهاد کو کمی آید بر خطا عقوب نیصمه است و از روح هار اچیز و حیثیت  
 صفات از همین رکنی نزد دوستانه اغلب از اندیخته و در جنگیان یکتا  
 شهاب شاه که در حوالی آن بهجت شان نیست از امر و خواسته و بر عقیق عکس  
 اسد شان دیگر کی یلد و شون و سانه دیگر تردید آن که در روشنی از  
 دوستانه بذات دشنه بزدایان از مرکبند و عقداریک نیزه کو کمی  
 دشنه و دیگر کی و خردی میانه و عقیل شان حکاید از اصراف و رو عقیق فهم  
 بعدها در وقت شان دشنه شهابی بدل و رطایش طالع بقدر چاره و سانه  
 نزدیک دشنه و سانه فنا دیگر کی زیر آن بر بعد دویکه بالا و اون و سانه دشنه  
 طالع کاند که که شاه فدا از احلاخ خاسته و دیگر برآمد و دشنه و شاه  
 سانه راح و سانه که با آفت از ارجح راجح و در آخر بهار باول شاه  
 راح بر سان آسان بود و در مقابل سر و غم دیگر خوبی مغبیان در دور  
 و مشهداً کان بعد و نینه هفت شان باشد بر شکل داین ناتام که عکس

چند از ثواب که آزادی بهماست که از جمله اتفاق که فرق چنان بنده داشتم  
 بعضی ثواب و ماده منوضع اینچه مشهور ترست صفت کیم تا چون خواهد کرد  
 از ایشان اسداز که اکنایه مشهور ترست دا کو کمیم ثریات و آنرا پروری کند  
 و در وقت طلوع آن کو کمی و شرخ بر لازم طبق احوال طلوع کند چنان  
 سیل هر دو سقدار دو نینه باشد از اینه اون کو کمی باعینه خانه اند و در  
 سقدار نینه برآید کو کمی طلوع کند در قیان بخوبیه اینکه پاچه اند که خود از  
 این کم فور تر بر صورت دال اشداز اینه اینکه کنید و اینکه بر افت بپند  
 از این برآن فصیحت جز اهل آید که عالم از این ازدواج و بینهان جبار کنید و بر صورت  
 مردمی باشد یا کسر و شیوه و دوستان که بر اسلامیه کو کمتر اشدار داشته از  
 دشنه امداد سات آن بشترین فرد ها زان اتفاق کند و از دو باشند  
 که در زیر کم و شفیعین بوجهای دشنه بر و مزکون نورد و ازان اتفاق کند و  
 میان دو دست از اسلامی کو که خدمت پی سنته ناسد سر بقطب بر مرسد  
 رام احمد کنید و هفتم عازمنا ذل هر آن بجهه و بر عقب هزاد و سانه بر  
 دشنه بر محی آید بود و سوی مجتمع که مان اند و سه نینه بالا باشد که همچو  
 ملایل و دیگر کی دینا لوحی و دشنه و شانه همچو تو خود تو واهر کی  
 کو کمی خود بر محی آید بر بعد دوسر که وانه و سانه بزم کشید و دو شریان دیگر نینه  
 که جنی پست تقریباً اینی خاسته و خرد تر کشالت شعری نایح و میافی هاین

المحرك قبل الاستدراجه بخط فوهر وفراد كاملا ملائكة راجع داوساك اهله يز  
الفلك و كم اهل المقربه نهد فشراع اقط طبع سلطان طارق كاتر داوساك  
رويدهم كمن تخفيف بالاصطواب مدار درج خود دوازده ساره یوت كجهير  
وردریات هنرهای درخت هریل دهم كجهير و مراجعت تین لخی محقق طعن علیه  
الحمد لله ربنا اذ پس ابا سلطان ایه کرکده نقد کردیم **خانه** در  
پیان ایک اعماقی که از زیر محنت خواجه عبد القادر مشتی مشیه از زیر حمام  
غیره بزرگ شمشی میگردیدن اینکه بمنطقه سواک او سلطان لخیه و داشتیم و  
البرح را منطبق سوانح که هم و در درج دارم که هم منطبق بدانم هادیم  
و در هیفام جهادات از ازای باز از دم نایا بشارد دم نفلتند و هر تاظا هر شرح  
اطلاق شمشی اعمال درج محترم از زیر حمام صابعه عمارت ادایست با بستان  
در بمعطف طالع از زیر محترم چون دایر بر این طرف مذکور است اشنازد و خواهند کرد  
طالم معلوم کند در موضع افتادن منطقه بالمطلبی یارک و مریوران یارید هفداد  
و خط را بقدر دایر بر قلعه درج حرکت ایجاد انجا که مشتهی شواز منطقه  
در بمعطف طالع پاشد **بسیار عاججه** در مردم از قلعه از طالع از زیر درج محترم  
طرق علاوه آن که طالع معاذ از منطقه بالمطلبی یارک و مریوران یارید هفداد  
و خط از اجزه مجموع دشان یارک به در خسط دار خلاف قراری حرکت ایداد اینجا که  
مرآفتنا ببعض افتاب باغدبار دیگر شان یارک و میان هر دو قلعه دشان

از اکار شکن و کاسه درویش خاسته بخان آزانمک و کیان کو اکار  
روشنی بود از این تر فک خاسته و چون نکره بیان آمان دسته در طب جنی بیان کار  
عفی بقید لیکه ندینصف الماء دان کو اکبر دشنه زستان بود که راد و سنا  
تار یکر که از ده طباب آن یاشد بخطی مقوی از اقبل المعرف بخاطر و سان  
روش که بیان آسان کند و که راد و سان خود بر مثال مثلثی خود متساوی  
الاضلاع باشد و عالم آنرا دلیل پایه کوئند را خواه بستان اوی شماست  
الراصعی دانرا ضر و افع خاسته و در مقابل آن ازوی مشرف و جنبدیه یک کار  
محجع سانه روشن بده بیان دوستاره تار یکر که بر سار خطی متفهم علی  
از اش اینه غاز نو کوئند آن تار روشن همراه بروه و چون هزار آن فاعن سان  
کو کیم تار یکر از این ازوی مشرف بیان ایشان هم بر مثال متساوی اشاد  
از اس انجو و کوکی دیگر از جان شرف و شان ایشان هم بر مثال متساوی اشاد  
مختلف اهل اصلاح و آن تاره بیان بحیره بود از از و ف دستله جا به خواسته  
و بعد از آن بیحیره چند تاره درمه و شقی ملوا یکدیگر که می تند صورت شتره و هم  
از اشر خواسته از این تارکان کی کرد هر چیزی مبارکه هان شتر بود از اکار نهیض  
خاسته بیلین هر چیز بست کوکه صفت کرده آنکه از ایشان در فضای  
توان کرفت و از اینست میان امور حق و حق - بد کشیده بجهة الینه - که  
بعد اجری ایشان شرعاً علیه لدر اسلام المقدام دار اسلام

اگر سله خرا هند خط را بر جو روی همیم از منطقه بلد و اجزا سامات نشان  
 کنیم پس نظر کنیم که از خط نصف الہمار که مبدأ طالع و باستان بر جستاین  
 نشان بر قوای بیچ چند است هرچه باشد آنقطع آنچه باشد ما که هر چهار  
 چدا که نز خرا هند که بداند خط را بر اولان قوای خند و نشان کنند پس بر  
 اخرا آن قوای خند و نشان کنند دو میان هر و نشان بشمرد طالع  
 فومن مرد اما بحث طالع خط است ابر طره هنوز کرد علی ایدکه در غایت  
 آن از منطقه سوا **بابیان** در معرفت سال است قبل از سال ما  
 ازین بیچ چون خرا هند که از طالع سال کن شده از منطقه بلد خط را بر کرد  
 و خط بروان اید نهاد و بر اجزاء سامات پیرقد مرد بر جو رو و دیقده صد  
 راه و فرد بر جو و دیقد مرصد ایل خطر قانی بیک خط بر قوانی بروج از اجزاء سامات  
 حرکت دهنده وضع ایشان از منطقه بلد بر جو طالع سال آئند پاشد پس  
 کندا که افتاد طالع و سایع بود مخی بلد درست و دوا که در پیضه بکو  
 بعد بر وز طالع بخوبی موالیدم و بن پیغ هم علی ایدکه واکه مخی پیچند ساعت  
 روزی ایشان طرف هملا آنکن که اکه مخی بلد روز باشد خط را بر جو طالع  
 هند و از اجزاء سامات فنا کنسته دو برخلاف قوانی بروج حرکت دهنده  
 تاکه بیا و که جلد رسماً از نشان کنند میان هر دو نشان دایر کنند اند و  
 واکه بسبی بشد بطوفی هنوز کویر برخلاف قوانی بروج حرکت دهنده نامی اول

اخیر باشد دایر اشنا زمان طلوع افتاب ایشان طلوع ایشان طلوع  
 معلوم شده بطرق نذکور اتفاق افتاب معلوم شده **بابیان** در معرفت  
 نسیب ال بیان طرق هنوز آنست که جو طالع معلوم کرده با آن نظام از منطقه  
 طلب لاید که در می بروی اید نهاد و بخط را از اجزاء سامات نشان کرد و بر نهاد  
 تو ای بروج خط را بر حركت داد اینجا که سنه هی شود هر کت در کنط بر کام هزو  
 افتاده است از اجزاء منطقه سوا ای دیقد هاشن باشد که هر کت در کام هزو  
 در جو طالع چند است یعنی فرضی بر کرد که جون افتاده از در حد طالع **بابیان**  
 از اجزاء سامات معنی هر چند است بر طرق نذکور معلوم کرد و جون ای اجزا  
 رامضاعف کنند تغذیل اول ایشان و جون تغذیل اول دا از شخص نقصان  
 کندر باقی تغذیل ثانی ایشان و خنده بر جو طالع هشود و یکی است  
 تغذیل اول حرکت دهنده وضع ایشان از منطقه سوا دو بر جو طالع هشود و یکی است  
 دیگر تغذیل اول ایل بر قوانی بروج از وضع در جو طالع هشود حرکت دهنده  
 ثانی هشود ایشان و برخلاف هشود و بعده تغذیل ثانی برخلاف قوانی  
 حرکت دهنده وضع ایشان دو بر جو طالع هشود و باز از در جو طالع تاسیس برخلاف فنا  
 بعده تغذیل ثانی حرکت دهنده وضع ایشان در هم نام بجد و باقی خانها  
 نظیر ایشان باشد بیان در جو و دیقد **بابیان** در معرفت  
 طالع البروج و بلد سوا ازین بمحترم طالع هرجو و از اجزاء منطقه

کند باقی ارتفع قطب غلک البر وج بود از آن وقت است هی کلام مه  
تم پاکیز و الحمد لله اولاً و اخراً ملی بید العبد الامان

میزان رسمازنش) نکند میان هر دو شان ایریاشد که شنید از شب پیش  
نمذک در این طالع سال عالم راست آیدند و طالع موالید پیچانه که طالع  
سال خالمه او حل بر زدن واقع نیاز است رعایت میکند و طالع موالید  
جزو افات ب مردم نظر نخواهد داشت بازیکرده **امانه**  
در معرفت از تقاض فظیلات امروز ازین مخرج نزد درجه از طالع وقت  
نقصا زنسته از خیابان مقطع کنند که چون طالع برآورده شد آنچه در مرجد و در  
ارتفاق افتاد از از زود نقصا زنسته باقی از ارتفاع فظیل مرجع امشب در  
قطب طالع زمان سقوط طریق علاقت که خطوط بجز طالع شان پنهان  
واز منطقه مبدله اجزای ساعات نشان کنند پس محظوظ از این  
بروح بوده از اجزاء منطقه البر وحی حکم دهنده اینجا که متوجه  
از منطقه البر وحی حطر از اجزاء ساعات نشان کنند و میان  
هر دو شان شمرند ایریاشد پرسان جزو  
انقدر از اجزاء منطقه البر وحی

در مفخرات کشیده باشد  
طلباید کرد و مری بدان  
باید نهاد پس از برآفتش فاید نهاد و بقدرت دایر حرکت داد آنچه کنمی  
شود باید بدینکم بر چند جزو اخاده است از مفخرات جو نهاد را از ازان نهاد

نماز ما كان منطبقاً على الصفة الشرقي من الأذان و لأنصفها النافذة فهذا ماما  
 كان منطبقاً على الصفة الغربي من الأذان لا يغير معنى الصفة إلا في أول قربة مبرزة  
 سفلة المقطدة المكاش على الجوزي في بعضه تما تماك المقطدة اعظام  
 المدادات الابدية لفظها فما بين الجوزي وبينها لا اعتدال ففيما بين الجوزي يقطع  
 الصفة كما في وصف عصبة سفلة بالقطدة المكاش الشامل وهي بعضه تما  
 تلك الخاتمة لعظم المدادات الابدية المفهود الرابع الشرقي الشامل وللجزء  
 قريباً الشامل ثم يحرث المعدل ورتفع تقاطع تلك المقطدة من صفة المدار المدار  
 جمعة الشهرين وخط تقاطعها الآخر المقابل له ويطلع بهما الذي كان في  
 أول الأذن منطبقاً على الرابع الرابع الشامل شيئاً فشيئاً منقطع النافذة  
 الاعتدال ويزور بهما المقابل له بناءً فينـ منقطع الجوزي من الأذن  
 والفنـ العادلة فينـ كـ وقت ما وـ لما يـقـع مـلاـفـ فيـنـها وـ يـقطـ  
 الشـالـ وـ النـافـذـةـ لـافـ بـهـاـ وـ يـقطـ الجـوزـيـ إـلـىـ يـصلـيـتـاـ  
 الأصلـ معـ يـضـفـ لـهـاـ لـاـ لـنـفـحةـ الـقـاطـعـ الـفـوـقـ الـأـعـظـمـ المـدـادـاتـ الـأـبـدـ  
 الـفـوـقـ دـمـجـ يـضـفـ لـهـاـ لـخـتـمـ الـحـاجـ المـقـابـلـ لـهـ الـمـقـطـدـ الـقـاطـعـ الـشـالـ  
 لـأـعـظـمـ المـدـادـاتـ الـأـبـدـ يـنـهـاـ وـ طـلـعـ مـرـبـضـهـ الـدـرـكـانـ وـ لـأـسـنـطـيـقـاـ  
 الـضـفـ الـغـرـبـيـ لـأـوـقـتـ الـأـوـقـتـ الـرـجـمـ الشـالـ وـ غـرـبـ يـضـفـهـ الـدـرـكـانـ  
 يـضـفـاـلـ الصـفـ الـشـرـقـيـ لـأـلـاـ فـيـ عـامـ الـرـجـمـ الجـوزـيـ فـذـلـكـ بـعـدـ حـرـكـ

مـهـبـتـ

مـهـبـتـ

مـهـبـتـ

مـهـبـتـ

مـهـبـتـ

مـهـبـتـ

**١٢ حرارة الشمس الدائم ويرشتون**  
**المجدلة رب العالمين والصلوة على خلقه محمد وعترة المصطفى**  
**رسول المصطفى محمد وآله وآل بيته وآل بيته في البرهان**  
**محظوظ الرحمانية الموسى متبركة الأفراح بعرفة سعادتها المباركة**  
**المستغان إذا كان المقلد يضع ما شاء في محل حكمه أن الأذان**  
**الاستثنائية يطلع بما منطبق العجمة المنطبق على كل الأذان في فتوبيه تمام ضفافها**  
**المتنبئ على غير الأذان كذلك فالأذان يرفع الأذان وخط المسار إلى أن ينبع**  
**العنبرة على صفة المدار وذلك بعد حركة المدار بدوره ثم يحيط الأول بغير**  
**الثانية وإن يحيط الأول على غير الأذان فالأذان على شرقية وذلك بعد حركة المدار**  
**نصف المدار وخط الأول على غير الأذان ورتفع إن هذان ينبع المقطدة على**  
**المدارية الأخرى وذلك بعد حركة المدار لشراطه بدوره ثم ينبع خط الأول**  
**وارفعه الثانية إن يتم الدور يعني الواقع للأذان في المدار ونهايتها**  
**بالشـالـ إـذـ اـحـتـدـ المـدـلـ فـاطـعـ الـجـمـيـدـ الـنـبـيـةـ صـلـ الـأـوـضـفـ لـهـاـ علىـ نـقـطـ**  
**احـدـهاـ فـوـقـ الـأـرـضـ قـيـمةـ مـنـ يـقطـ الجـوزـيـ كـأـنـ رـحـمـ الـأـرـضـ قـرـبـ مـنـ يـقطـ الشـالـ**  
**وـ قـائـمـ لـأـلـاـقـ عـلـىـ نـقـطـيـنـ إـذـ يـنـهـاـ فـيـنـ الجـوزـيـ بـالـمـعـزـ الـأـعـدـ الـقـرـيبـ مـنـ**  
**الـجـوزـيـ الـأـخـرـيـ يـنـهـاـ فـيـنـ يـقطـ الشـالـ وـ شـرـقـ الـأـعـدـ الـقـرـيبـ مـنـ يـقطـ الشـالـ**

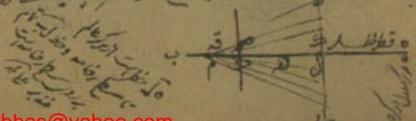
الخارج منها إلى المقياس بخط المثلث بين خط الراhang ط  
دائرة حاسة لاعظم المدارات الابدية المظهر والختام بعد مخصوصيات ينادي  
رسون نادها في المذايحة من المقياس بخط الراhang على ذلك الخط  
أكانت أو أعني صفت المعيارية المدى هو المضيق الشقيق له مساوى عز  
عطل المذكرة قبل وجده وبيان آخر حضرة الذي يدل على العذر لما جرى  
المضيق الشقيق من الأعراض المدرود وعده مخصوصيات قررت لها ما يلي في ذلك الخط  
إن كانت تلك النقطة أو لأصل المضيق لا يخرج تلك المعيارية المضيق في قدر  
نهايتها عشرة ساعات إذا في تحظى المدار بها أو المقياس بخط الراhang على  
خطها الفصل المثلث بين خط الراhang والمقطع المائي لاعظم المدارات الابدية  
المظهر والختام وهي المضيق لا يركب منها إلا الخط الماء بها أو المائية ذلك  
الحظى بستة عشرة ساعات التي ترس فهارها خمسة ساعات يقطع كل منها  
خمسة عشرة ساعة ثم بعد سبع ساعات يحصل على خطوط بخط الراhang والمائية  
نهايتهاعشرون ساعة يقطع كلها بما بعد عشر ساعات ثم بعد بسبعين  
خط واحد بخط الراhang كل عظيمين تقاطعاً على خط الماء الاصطبعين تقاطعاً كهما  
التي سلسلة في سطح الراhang على مقاطع فصلها المثلث مع سطح الراhang فهم المضيق  
العام في العدد اربعين شهرين كل فهم عشرة عشر درجات وكل المضيق  
التحقق من شرطهم يستغرق دار على حاسة لاعظم المدارات الابدية المظهر

جابر العباس

تقاطع خطوط نصف النهار والاعتدال ويصل بصلة الآخر بقطط على الخط  
وهي ممثل ذلك على أن تكون الشمس أول الظهر ووصل بين المقلوبين خط  
من ثم هو خط الساعة الأول وهذا ينبع إلى أن يرسم في الرسم خطوطاً للنهار  
الصحيح فإذا أصر لا نام فسيخرج سنت الارتفاع ونقطتها الحالية يكون نهار  
أطول من نهار أول الظهر بساعة وخط بين هذه المقطوعة يقطع هذه الساعة  
أولاً خطوطاً وهكذا إلى أن يرسم الخطوط لفترة ساعات النهار وبعد ساعتين  
ما يخرج خطوط المدار إلى المدار الصالحة لزكي السعيد خارجاً بعد ما يزيد  
والمقدار من ذلك يخرج من المدار إلى المدار الأدنى زكي الصالحة لزكي السعيد  
لذلك يقطع على الرسم خطوطاً وجبر طرق هابانا صخرج أولاً الفصل  
بين خط الرخامة وخط عدل النهار فما يخرج على ذلك خط ثالث وعشرين  
يعتبر على اقصى المدار كون ذلك الخط يادعوه وعشرين درجة ميلية في  
من المعدل بين كلتين منها سبع درجات ونصف فما يخرج بقططها  
خط ضد المدار المرسوم على الرسم مع الميلدة المارة بقطط المترافق والمترافق  
لعندهم خدراً وكل على سبع الرخامة وصل بين هرمه المقطعة والقطعة  
والمدار إلى على ذلك الخط ينبع في الفصل المدار كون خط الرخامة  
والميليات المدار تلتقي بالقطط على المدار فما يخرج الفصل المدار كون  
طريق الرخامة والخطبة الماسة لاعظم المدارات الابعد للظهر والخمام المارة  
على أول خطوط المدار الماسة لاعظم المدارات الابعد للظهر والخمام المارة  
فقططها تلتقي على المدار الماسة لاعظم المدارات الابعد للظهر والخمام المارة

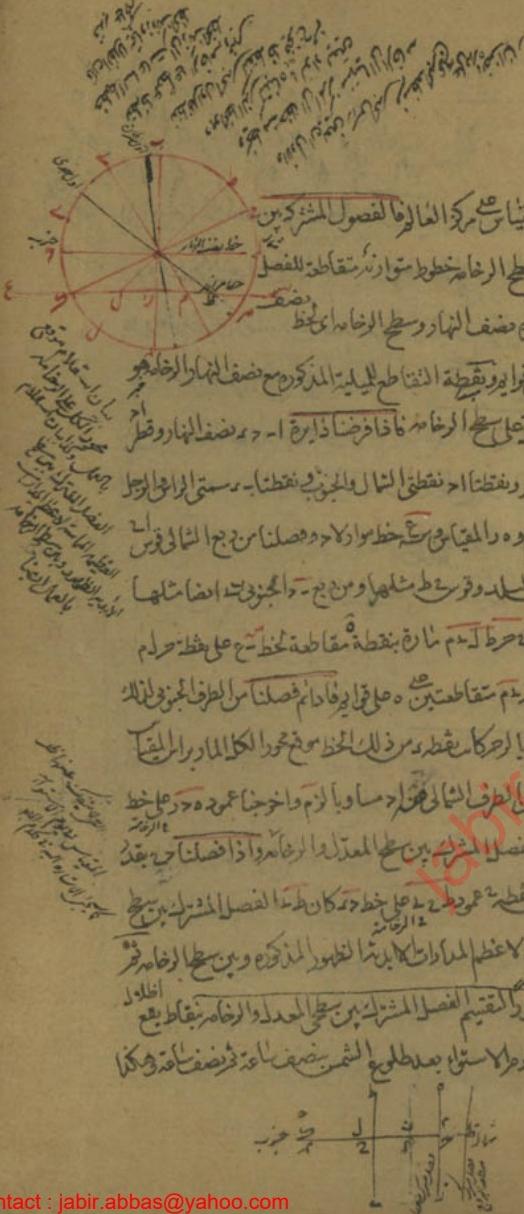
والتقاطع الماسة المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة  
الذوار التي تمثل المحيط على المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة  
المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة  
المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة على المدار الماسة  
بعد الطلع بساعة إلى أول تلك الأضداد بساعتين إضافتين وأيامها وثمان ساعات  
ثم إثنا وسبعين ساعة إلى نهايتها وهكذا إلى أن يعود بعد ذلك بعشرين ساعة  
إلى إلافق الشريان فإذا ذكرنا المدار كناراً سرك المدار وخط الرخامة يخرج أولاً  
سوانا له واستخرجنا الفصل المدار كناراً سرك المدار وخط الرخامة  
بجمع الخطوط المواصلة بمحيط أول ذلك المدار وراس المقياس يقع على الفصل  
المدار كناراً سرك المدار وخط الرخامة وكذلك الخطوط المواصلة بمحيط ثانية  
ورأس المقياس يقع على الفصل المدار كناراً سرك المدار وخط الرخامة وعلى هذا المقتب  
فإذا أصغى من طرحه المدار على وقت من وفات السنة ساعتين ووصلت المدار  
إلى تلك الأضداد وفق ظلمها على الخط الأول وعلم أن صغر المدار ساعتين  
واذا أصغى من طرحه ساعتين في ظلمها على الخط الثاني وعلم أن ضرب المدار  
ساعتين هكذا وطرح في ذلك الخطوط المدار على خط الرخامة ينبع خط أول في خطوط المدار  
وخط الاعتدال تقاطعين على قطب الكرة يخرج أولاً نصف المدار على أن يكون  
على أول خطوط المدار الماسة لاعظم المدار الماسة لاعظم خط المدار غير موئل وتحت  
ظل المدار على ذلك المدار الارتفاع وينبع الفرجار بقدر الظل ونفع احتداله

لقطة وتعلم عاطلاً المطروح خطط صر فلان بملاستي يفتح  
كل واحد سرتلك الفتحي بعضها لاعنة فإذا مضى طلوبهم فذلك ليس  
ساعتها يفتح كل المثابي العلامات لا من طلب بعد ضمها مفتح كل المثابي  
على العلامات الثانية وهكذا إلى أن يفتح بعد مضي ساعات على نقطه وهو  
نصف النهار ثم يفتح بعضها لاعنة يفتح الظل على العلامات الثالثة لفتح  
前三 صدر ضمن لاعنة من النزال يفتح على العلامات الرابعة هكذا إلى أن يفتح  
بعض حسنة ساعات وبذلك هنالك اربع ضمها بمراعاة عشرة ساعات من طلوبها  
على العلامات الخامسة يفتح طرث ثم يفصل من قوى رسمة فرسانه ساروا به  
يلكون قوى رسمة صحفة هذاباً وفتح الصحفة مقاطعة للزم على  
فانه في نصف النهار يكون خطوط فنون العرض المشتركة على العرض المترافقين طبع  
نصف النهار والعرض للنارة سقطت المشتركة على العرض المترافقين على معظم المدار  
الرابطة العرض تقابلها الاعلى بعدها يفتح كلها ويكوون بعدها يفتح كلها  
الفصل المشتركة يفتح كلها الرخامة فنفتح الثانية وفرجها على الخط  
ويحيط بفتح كلها خط الرخام ويحصل على خط صورة ساروا به  
وهي صورة المأذن يخرج من بينهم أعلى حملها يعطيه على خط الرخام  
محور الكلمة إذا ساروا خطها ستيقمه من نقطه في والعلامات التي على خط طرث  
يمحيط بفتح كلها الخطوط التي أفسد الماء يفتح كلها وليبيا الماء

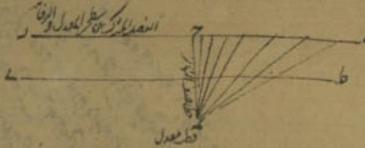


الشـرـقـ الـمـنـزـلـ هـوـ خـطـ مـوـرـيـ الـفـصـلـ الـمـنـزـلـ بـنـ سـعـيـ الـخـارـجـ وـ الـمـدـافـعـ  
يـقـطـعـ جـبـ خـطـ طـلـاـتـ الـأـنـقـاصـ الـمـضـولـ الـمـشـرـقـ كـمـ سـعـيـ الـخـارـجـ وـ سـطـحـ الـمـيـانـةـ  
الـمـذـكـورـ فـأـسـخـ خـطـ طـلـاـتـ الـأـعـامـ الـمـطـلـوـيـ وـ هـوـ سـطـحـ الـقـصـيـلـ وـ سـانـةـ  
نـغـرـ فـرـعـ إـرـاـتـ أـمـ رـضـفـ لـهـاـ دـعـلـ حـدـ وـ لـيـكـ قـطـ طـلـاـتـ الـأـمـرـ وـ قـنـقـةـ  
وـ هـوـ قـطـطـ الـجـبـ وـ هـاـ قـطـطـ بـعـدـ الـتـادـ فـإـنـ الـحـقـيقـ وـ قـنـقـمـ قـطـطـ  
الـتـادـ حـلـ الـجـارـ مـخـتـلـاـ فـالـحـقـيقـ وـ الـفـلـقـ وـ قـنـقـلـ مـنـجـ وـ قـنـقـنـ  
عـرـ الـبـلـدـ وـ سـعـيـ جـ مـالـقـاـ الـمـدـاجـ مـشـلـ وـ رـوـضـ سـطـحـ عـلـىـ الـجـانـبـ  
مـقـاطـعـ الـلـامـ مـلـمـ مـعـ مـعـلـمـ مـعـلـمـ جـ مـاـ قـوـمـ شـلـ وـ سـعـيـ جـ مـالـقـاـ الـمـدـاجـ مـشـلـ  
ذـلـكـ وـ قـنـقـ سـطـحـ مـقـاطـعـ مـقـاطـعـ مـلـمـ مـلـمـ جـ مـاـ قـوـمـ شـلـ وـ مـعـلـمـ مـعـلـمـ  
بـمـ الـاسـتـارـ وـ مـاـ يـقـعـ سـرـجـ مـاـ الـجـارـ مـاـ الـعـاتـسـ سـعـيـ الـخـارـجـ وـ دـمـ مـاـ يـقـعـ مـنـ  
رـضـفـ الـهـنـادـ دـعـلـ فـأـسـخـ الـأـنـقـاصـ سـعـيـ حـمـوـ الـكـلـوـلـ وـ لـهـ مـاـ يـقـعـ مـنـ طـلـقـضـنـ الـهـنـادـ  
قـادـمـ الـمـقـارـنـ وـ الـمـقـارـنـ كـلـذـلـكـ فـيـ سـطـحـ الـخـارـجـ وـ قـنـقـلـ وـ دـمـ شـلـ وـ دـمـ خـرـجـ  
طـلـقـضـنـ الـهـنـادـ فـلـاـنـ قـطـ طـلـقـضـنـ بـهـادـ وـ هـوـ الـاسـتـارـ فـيـ سـطـحـ الـمـدـلـ وـ هـوـ بـعـدـ  
الـفـصـلـ الـمـنـزـلـ بـنـ سـعـيـ الـمـدـلـ وـ هـوـ الـمـدـلـ وـ سـعـيـ طـلـقـضـنـ عـلـىـ الـخـارـجـ  
فـاـذـ فـيـ مـنـاـ وـ الـفـصـلـ الـمـاظـهـرـ الـمـدـلـ وـ هـوـ الـمـدـلـ وـ سـعـيـ طـلـقـضـنـ  
قـطـ طـلـقـضـنـ الـمـفـضـلـ الـمـفـضـلـ بـنـ سـعـيـ الـمـدـلـ وـ الـخـارـجـ وـ بـقـمـ نـصـفـ إـرـاـتـ وـ  
أـدـمـ وـ قـنـقـمـ قـمـ مـكـنـاـنـ بـرـ وـ قـنـقـ سـطـحـ طـلـقـضـنـ بـقـمـ طـلـقـضـنـ مـقـاطـعـ مـلـازـمـ

بالقطاط التي فرضت امام على العذل وعند وقوع خلل المقابلة في اولها في كثيرون يكون سايبق ذلك الوقت دضف الماء بغير مسامات وعند وقوع الفزع على ثالثها يكون الى وضفت الماء راربع ساعات وعند كلها ما زلت اصحابون الشهادة يضفوا الماء على الخط الماء ملءا وضفت الماء وعند كلها الى ان يجذب ذلك من شفاعة يقطع الفزع على الخط الماء ملءا وضفت الماء الى ان يجذب ذلك الى ان يجذب ذلك من شفاعة الماء وضفت الماء فتح الفزع على الخط الماء اولها في المطلع بالخطوة الماء يزور من هن لفضل المشتركون خط الوخاذه والعنبر الماء يدفعه الى الشروق والمعزب الماء يعطي الماء ايا ابدا الماء يغاظه الا على حين دفعه فالربيع الشرقى الشارع تلته الغلبى حيث يزور هو ويستراره الذي لا يقدر عليه الشر طبقا على الربيع الماء الشارع ايا وطفل ايا عشر ساعه وبفتح على الافق بعدما شئت عشرة ساعه اخرى والربيع الماء منها يحيى هن مبنى الربيع الماء كما في قات الطبل منطبقا على الربيع الشرقى الشارع ايا وطفل ايا وصادر على ذلك المفتح شئت عشرة ساعه وبعدها تلته عشرة ساعه اخرى منطبقا على الربيع الماء شئت عشرة ساعه اخرى منطبقا على الربيع الشرقى الشارع تلته المفتحه التي يقع الخط لواصلها هن وبعد المفتحها على الجميع المخارج من درجات زيز وبعدها تلته عشرة ساعه كاث الميلية الماء بعقلها المترقب المعزب العظيم الماء يعطي الماء لاعظم الماء الابدية على الفوز تلته طلبه على اعلم دارج دفع الماء كلها سقططة خط المشعر في المفتر الماء طبعه اصحاب الماء على قوارب وسط الماء من ايا وجزءها يحيى هن اولها صنفه وعند ذلك الماء



الكتاب  
الثانية



ولأن خط  $\frac{1}{2}$  هو الفصل المترتب بين المظاہر  
الماء لا ينبع الماءات إلا بغير المظاہر الماءة

بنقطي الشرق والغرب فكل ينبع من خط  $\frac{1}{2}$   
الشرق منها ينبع بعد ما شئ عشرة ساعه وكل ينبع على مضيقها الغربي  
فمن ينبع من طلوعها أشق عشرة ساعه والخط الباقي من محيطها  
الى ما ينبع ينبع خط طرفة فقط تقاطع خط  $\frac{1}{2}$  مع اول الخط  
الماءة نقطه بطرفة فقط يصل الى ينبع الماء بعد خمس ساعه  
وينبع وقراً بعد ما شئ هسنه ساعه ولكن ما ينبع وينبعها الى  
ينبع الماء وغرسها ساعات وينبع كلها هاشئ عشر ساعه  
فمن ينبع من طلوعها ساعه فما ينبع الا اصل بين هذه الخطوط والثانية  
من ينبع خط  $\frac{1}{2}$  الى الماء ينبع طلعي المقياد عليه يوم الا ستوا بعد ساعه  
هو خط الساعة الاول ونقطة تقاطع خط طرفة مع ثانى المضيق الماء  
بنقطة بطرفة طرفة يصل الى ينبع الماء بعد خمس ساعه وتقع بعد  
اثنى عشرة فلان ما ينبع وينبعها الى ينبع الماء وغرسها ساعه  
فهذاها اربع عشر ساعه تصل الى ينبع طلوعها ساعه كل الماء الا اصل  
بها وبين الرابعة من تقاطع خطوطه  $\frac{1}{2}$  - الماء ينبع طلعي المقياد عليه يوم الا ستو  
هي خط الساعة الثانية وهذا الوجه ينبع ان الماء الا اصل ببر نقطه

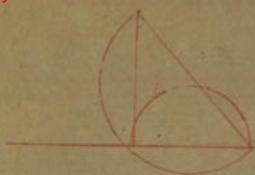
الى ان تم اشت عشرة ساعه وذلك بان يخرج خط طرفة موازيا لخط  $\frac{1}{2}$  من ابر  
احدى ثلث كوكبة الصديق بخط طرفة صغرى طولها قدر ابر ووضعا لخطه  
على وقته نصف ساعه - ابار بعده وصفرها ماقلا وتحتها يخرج من مواز المقابلة  
ثلث وعشرين قطرة بخط طرفة ويلحق بخط طرفة ينبع من تلك الخطوط  
بين خط طرفة وهن صور للستور فإذا اذنا ان ينبع طرفة  $\frac{1}{2}$  افضل  
المترتب بين طلعي الماء والرضا فضلنا من يوم الخامس من الخط طرفة  $\frac{1}{2}$  الى  
خط طرفة  $\frac{1}{2}$  واجنحها من المفضل خط طرفة  $\frac{1}{2}$  ايا  
نافع للإنسان الخطوط المأوزع المرسومة في المنسوب  
ونقسم دراهم مائة لامان ذلك الخط  
الموازي  $\frac{1}{2}$  وعلق وضمهما وتحتها في هذه المقابلة  
نهاية الخط له رسم ثلث وعشرين خط طرفة  
في سبع دراهم ينبع طرفة من خط طرفة  
ينبع طرفة الماءة ومواضيع الماءة من خط طرفة  $\frac{1}{2}$  ملائكة هذله  
الخط طرفة الماء المترتب على الماءات تلك الشفاعة من العذر كخط  
ينبع طلعيها على اول تلك الخطوط يصل الى ينبع الماء بعد خمس ساعه ووضمه  
والمرفق بضربي ينبع الماء بعد ساعه ينبع طلعيها على اول تلك الخطوط والتي  
اليس بعد ساعه وينبع طلعيها على الماء وهذا

على سمت خط الساعة العاشرة من الثانية الى السابعة الى العزوب  
وكذلك خط الساعة الحادية عشر من المطلع والحادية والتاسعة  
من السابقات الى العزوب يعني ان خط الساعة الثالثة والعاشرة  
من المطلع في حاجب المشرق سامت الخطوط المدى من قبل العزوب  
واخر ومن حاجة صورة العلان الخطوط التي هي المفصل المستنكرة  
في الميليات المذكورة وخط الرخاء تغير بال اوامر التقابليات  
من دوائر اربعة الا ضاحي الحالصلة من نقاط خطوط الساعة  
الماضية من المدار من خطوط الثاءات

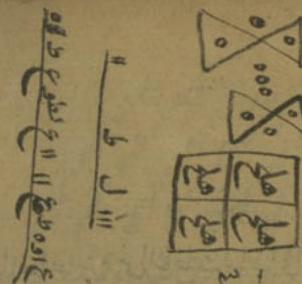
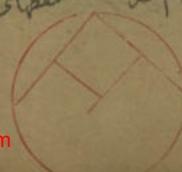
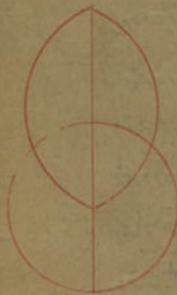
الباهرة الى الميسلوت بعنوان  
سازنهم سلفر لـ وحسن توفيق محمد عالم الکرام

تفاوط خططه دعى الله تبارك الخضراء وين مادسة بفاطحة خططه  
هو خط النافع الله يفضل الخضراء ففاطحة خططه دعى من فساط  
خطه وفقط ينفعه الذي ان يحصل بين المقطعة التي هي فاطحة خططه  
مع حصف الماء وفقط الا جزء من خطه فخط الساعة الثانية  
عشرين ثم بعد تمام دسم الخطط الا تجعشر للساعات الماضية من  
الطلوع المستديرة من الحلة الغربية مرتفع الى الماء الرخامي دسم  
بشكل ذلك بتذليل الحلة الشرقي منها اعني عشر خطوط الى اعلى اياها  
الى الحلة الغربية والى ادنى الى ان تقتطع الى كل الحضرة الغربية لخطمة  
الساعة لا يغطي المدارات الابدية للحمد واللهم ينقطع الموقف  
والمحضر قد يخرج من طلوعها الى شاعرة ساعده والي حل حصف الماء  
قد يبقى الى غروبها الى شاعرة ساعده بعد حصف ساعده من حكم الماء  
مضى تلك المقطاطة الغربية الى عشرة ساعده وهي الى عزوب  
تاتي المقطاطة الاولى عشرة ساعده ولان جميع تلك المقطاطة على محظوظ داروه  
واحد خطوطها السابعة الى العشرين من الطلاق على اتوخاص والخطوط الـ  
يتحقق على اظلل المقطاطة التي تقرب بعد احدى عشرة ساعده فما يحتج  
سرقة حصفها او في حقها غيره من مقتضاه على الاستقامه وكذلك  
يعين خط الساعه الرابعة عشر المراجع في عنبر حصف الماء الى الشام

النقطة	الخط
١٣	الخط الافتراضي
١٤	الخط المعاكس
١٥	الخط المعاكس
١٦	الخط المعاكس
١٧	الخط المعاكس
١٨	الخط المعاكس
١٩	الخط المعاكس
٢٠	الخط المعاكس
٢١	الخط المعاكس
٢٢	الخط المعاكس
٢٣	الخط المعاكس
٢٤	الخط المعاكس



آن خط وصل کند حون خط را و خط دا بره مصفع کند و خط ده مرکز  
 ساخته سیده ا قرسا درسم کند برا که قرمله فی آن خط باشد بر قطع  
 اخطار عمود بود ران خط واکد بی خفته دیگم مله فی آن خط شمع  
 حون نظر خط ده و صرکند برا شد بران خط ده حون خا هند که مرکز  
 دارم پس اکت حون دایره - و بر خط ان دایره دو نقطه تعبیر کنیم چون  
 دو نقطه راه داول اح دارم که ساخته بیناله قوسی درسم کند و نظر حدا  
 مرکز ساخته بیناله قوسی اه درسم کند تا نقاط عرض  
 اول شیخ برد و نقطه ره و خط ره و صرکند و اخرج کند  
 تا خیط دایره - دا برد و نقطه ره - قطع کند بین خط ره  
 خط ران داری باشد از این ابر نقطه شیف کند نقطه ره  
 مر قوان باشد و حون به نظر ران که مسامت یکدیگر  
 باشند و خا هند که دایره درسم کند برا که هر سه نقطه  
 یکدیگر حون نظرها با اح داول دو خط - حیل  
 کند و هر دو را مصفع کند برد و نقطه ره از نقطه ره  
 عمود در بر راه اخرج کند و از نقطه ده عمود در بر -  
 و هر دو بر اخارج کند تا بر نقطه متماثل شون پرین نظره دارم که خسته  
 بیعد - دایره - و درسم کند سقطه ای اه یکدیگر و حون جوا  
 هسته



### لسم اهله ال الرحمن الرحيم

**اب** این محضرت در صفت اسطر لام بشاری و جزو مشکل بیعت  
**ب** اول در مقدمات صناعت که معروف است در صفت اسطر لام  
 صریحت چون خا هند که خطی شیف کند حون خط دا بکطران خط  
 را که نقطه ای است که ساخته بید اب قرسا درسم کند بین خط ده  
 مرکز ساخته بید اب اقرسا درسم کند این دو قوسی در و نقطه ده  
 نقاط شون بیسان اان دو نقطه بین خط ده و صرکند تا خط ای با  
 بر نقطه ده قطع کند بین نقطه ده مصفع خط ای باشد و اکخط ای بقوس  
 باشد آرا هن فی شیف توکه بیون خا هند که از نقطه که برخط ده  
 عمود اخرج کند بران خط چون نقطه ده برخط - اول اح زای بر نقطه  
 ده شیف کند و نقطه ده را مرکز ساخته بید اه قوس هر ده  
 درسم کند دان قوسی بر نقطه ده شیف کند و میان نقطه ای باه  
 و صرکند و نقطه ده دارم که ساخته ده قوس اح درسم کند و اه اخرج  
 کند ما ان هر ده بر نقطه ده قطع کند و میان نقطه ده و قاس  
 کند عمود بآش برخط اه - و اکقطعه بران خط بآش حون نقطه ده و خا  
 که از آن نقطه بران خط عمود اخرج کند اول میان ده نقطه و سکوف

برداشت از فخر کنم که این دایره قدرت بر مکار و مظلوم است  
دایر مده است از این بر مکار داری عظیم یک تکه بود و مذاقت فقط را  
بالغ فخر مظلوم است کشش در جهاد از فصل یکم پیر خطا در وصل کرد  
وابتدا از بقطر این مقدار شریده رجاه از دایر دستور شرح بود بینند  
- طرف سطه بران بقطر و مرکز دایر که بقطر است وضع کرد و بقطره  
نقاطی از این مفروضه و طرف سطه ای این مقدار شریده بجهات دیگر اند و علی هنرا  
الناس وطن رفت دایر بسته بآن این چنان  
که این مکار بر مکار که این دستور بمناسبت  
یا چنین دایر دسیم کشته که ساده از این مظلوم  
العنت ناشد و بطرق غذک و فرس که مظلوم بود  
از خارج از خود چنان و بدر کار مقتولان فیض  
بیکر و بجان فخر برداری مظلوم این نزد ناقوس  
مظلوم از آن این روز شخص ایشان و طبقه ایزد در ستر احمد فیصل آن بهله  
از طرقی اینها با بیرون در هر چهار ضلع جنون و صفاتی دو خود  
ست قیران او مخفی سستور در غایی استوانه و رسازد بر وحی که هیچ خطا  
آن اشتبه از جاید یکنای اند و طرق در غایی تدویر بران تدویر یکند و بحقی که یک  
محیط حلقة دهون طوق بر محیط صفحه منطبق دهد و آن طوق را بحق خاتمه این فخر

که از نقطه مفروض خطي هوازی خط در یک اخراج کنند شاهزاده خط  
هوازی خط - اول از نقطه اعیان دار بر - اخراج کن وم از نقطه اعیان  
دار بر اما اخراج کنند پس خط اما هوازی خط - جا شد و هیله طایب اباب  
دو هزار هزار هفت صفت دستور همیز و ایرا سلطان عالی بود و نیز است  
اول انکه حلقه از زیر بخیار آن بنازند و دعات توزیر را نشان آنرا برای  
بعین محکم سازند و داخل آن حلقه را بر از قدر کنند اجسم بکجا نگذاشت  
برابر شده و مرکز دایره حلقه پیدا کنند از مرکز خط مستقیم اخراج کنند  
بره و طرف ای ای و رسود و اما از مرکز خط در یک عیون برخط اول اخراج کنند اما قاطع  
ظرف برای دایره شوام بخط این حلقه قابو و دو خط شما را فرم متناوی  
سند هر هشت سند همیز را کن و بهم بخود آنرا مفروض سازند و هر آنکه صفحه  
تمام در فایت است بنازند و ای ای و بزرگ شد ران صفحه بکنند شاهزاده خط در یک  
پیغمار هم متناوی کنند و هر هشت بنی جنگ شکنده باید درون هر و نیز داد  
دستور اعظم باشد اذ دایر کرد اسطلوب قشت خواهد کرد و طرف پیغمار  
بدستی را قل جنات کداین مطلب ای ای و ای ای و ای ای و ای ای و ای ای  
و یک کنند و بوجه کسر آنها برید که مبنی شود پس از نقطه کنند شاهزاده  
خط پیغیط دستور کشند و از میخ دستور بیندازند از این خط بقدر قص مطلب پیشتر  
و کنان مسلمان ای ای و ای ای

ام بین دیکظر فوجم و افزایاد قدر که تند و مازا کرسی کند و بعضی از  
صلعه جمع طام و کرسی هم باشد یک زیر زدن لیکن اول درست تو باشد پس  
روی جمع دیصد و سنت هم متاثر کند و اینها از وسط کرسی هرچه  
ده از قام نباید بسند و بر پشت جم و خط سفید و هم از قاعده ای از فایتم بر  
کشند و روی جمک در علاوه سنت هم کرد شد و لیکن خط از آن دو خط از دیگر  
کرسی کند و از اخط نصف المدار رکید و این خط دیگر اخط افقی را کسر  
آنها از این خط ام که در طایب دست چوب و بودن هم متاثر کند و بعضی  
هر بیان زد درین فرقا از این و قسم متاثر کند و اینها از اخط افقی هم  
ده از قام نباید بسند و چون جم باش فیض چکل باشد صافیه و دیگر ایجاد نشود  
لیکن زکر محظای اینها ماس از دن و حلقه به ده و جم جایی دهد و جم صفحه  
باشد که ملاحظه دود که هم جای افضل از جای دیگر نباید و زکر هم صفحه  
کشم پداست و در این که زدن بزیر کشند که قبیح مخطط صفحه دود در هم  
دو جای و باشد کاری و از ده هم صفاچه متاثر باشد و اینها از المثلثه دود  
در اصل اینها از دن مدار اس طحان در اطراف ای اینها در هر صفحه دود  
سفید از همای غایم بر کشند و همچو که تقاطع ای ای اینها بر زیر کشند صفحه باشد  
و بالضرور اینها را بایم و خط هم از قسم متاثر شد و سکی از آن دو خط  
خط و سط المدار کند و این بیک لحظه مشتف و منزه باشد که هر یک از این دو خط

لقيبيں مارک اف و پسٹری مقتدر اس احیا خواہ اندھو سط المدار  
در صفحہ اخراج کنڈ المضور ان اول صفحہ بارلو جی مسکم نامدرو خراج  
صفحہ رخاذ اندھو سط المدار صفحہ بارلو جی مسکم نامدرو خراج  
ار محادنی سطھ صفحہ اصل باندھ پر فصل کم کدا من در طور مدار مارس  
الجذبیت بور کڑہ وا در مدار مارس اخراج اندھو سطھ و سط المدار اور حرش  
و مزربہ و نقطعہ تقاطع اک خط بامدار مارس اخراج اندھو سطھ کوئنڈ پر فر  
سدا از مدار مارس الجواہر اس اساوی عرض سطھ معرف فصل کم و خطف ل و کم  
وازا باندھ و سط المدار اخراج کیم نامدرو فقطہ دنکش شی پر فرس ۳۳  
از آندر اس اساوی عرض سطھ فصل کم و دم و صلکم اندھو سط المدار  
قطعہ سطھ کنڈ پر سقطرا ف و دا زبر اندھو سطھ فصل کم و نقطعہ مار  
ساحنہ بندھ سر دار عرض سرف دم کم و ان قبیدن و دله محت  
انکدارین بر و نقطعہ تقاطع اندھو سری و مزربہ اندھار مارس  
الجذبیت و بیجت خلاڑی و فصل کم کم سقطرا در درج  
ادغاصت هرک از دو قسم م قدر مر بقدر ده درج  
کم و دم و صلکم تا خطف و سط المدار اندھو فقطہ فتح  
کنڈ و بور و صلکم و اخراج کیم نامدرو خطف  
شی قطعہ کنڈ پر شریت فطران فقطن بور از اسی فصل کم

وخط مع وصل کیم تاخذ و سط السایر  
سر قلچ کند و برمکه بیعدہ سر این سردم  
کیم و آندا رجرو خالی فروقیم دوا کنخ و جوش  
بر عینقدار بیل او ل او ز بحیط مدار مارس خواستاد این نفعه  
اد رهان و فصل کیم حون اف پرسی فر وصل کیم واخی لیکم تاخذ  
و سط السایر بر قله صر قلچ کند و برمکه بیعدہ صد هارم صد هارم کیم یعنی  
مناد جزو خون که معروف است و دسم مدادات در اس هارم لایجنز بیم عرض یعنی  
اگر آنکه در این سطلاحت ایر ره طاهر مدار مارس طیان بود و دایر لیم مدار  
مارس طیان و سمه مناد جزو خالی و صرف مدار رجرو خوبی و یا بکرد و رسم طیان  
باین الجمله بیمه مناد بیل و باقی دواره هر خنک که بعد از اتمام عزم باشند

بر نفعه ادان بقطره از مرکز ساخته بعد از داریم بسته خواهیم کرد و آن  
مقطره دهد درجه باشد و بخوبی مفطره هست درجه هر لیازد و قوس بر قطب  
بقدر ده درجه فصل کیم و آن دو خط بر قطب بردار و صلکم اخطه و سطح اسلاوا  
بر و نفعه خواهی کند بر خطه خروجی مفطره هست درجه بوده از این مفطره  
لا شبیه کیم و آن هشتر از مرکز ساخته بیده لایه داریم خواهیم کرد و مفطره  
پست درجه باشد و بروی قیاس افقی مفطرات درسم کیم تا بقطره در سدهما افقی  
در هیات صخر کان زاده ایم هست از اسکنید و درجه هیچ خط استانی افقی همان خط  
مرتفع و معزز نود و معمولی است که از شروع که کذشت درسم کند واحد مفطره  
در نیای مفطرات از هر در جا ابتدا از افق درم کشند و عده آخر را درود  
و آن ده از زدن داریم هست از این بسته کند و عرض صفحه و ساختمان های اطراف

و بالنسبة مبادى اهتم هنون دروجه مدار برو یکباره قرآن خطا نداشت  
 و انت شد و مبادى فلام دیگر رسانست یکباره کتاب شاه پیغمبر مسیح  
 کرد و ابابل عذکر شد مرکز دارج پیدا کرد که بر سر عظمه کفر از مدار ایشان  
 که مبادى هنون میراثدا از اهتم داده کانه و دارن دم کند که مان سر عظمه  
 در همان ایشان مدار اعظم آنرا ایندر هم کند و باقی عجزه و شرور همانها نداشت  
 هنون رسم کند و اراد فلام اراده ساعات در میان خطوط هنر کشید اینها از ایشان  
 بیخت خطوط ساعات مستوی هر قسم از اهتم مدار را نهاده که  
 عت از هنون در اینها از ایشان عجز هنون سازیدن باشی که هر دفعه سرگش  
 مدار و فرد اعیان را تردد در حرج و فساد رام کند که مبادى اهتم کند و بطریق که  
 در خطوط ساعات معوج داشته شد و اراده ساعات در میان این خطوط  
 کشید اینها از ایشان عجز و علامت صحیح علاوه اکابر خطوط با خطوط ساعات صحیح  
 در مدار و ایشان خطا نداشت و کارهای خطوط را منقطع سازیدن ایشان  
 ساعات معوج در مدار ایشان تازی شد و بعضی از ضمایر این خطوط طراز فرم و زن  
 ایشان کشید بطریق که مدار شد و ایشان هم کام اینها فرض و کشید

**باب هشتم**  
 هشتم در حرف دم دوایم چوت ایشان و ایشان هم قرق ایشان کشید که هم هر  
 خطا ایشان و طرق هم و بیکثت در هم ایشان و جو بیماریات و مان اخیگان  
 ایشان کشید فرض کنم که داریم - در مدار ایشان حملت در اخیره ایشان عظمی که

بعد و بکسره ستو ز ایشان مدار ایشان مداری و مصلحت ایشان بیغفار  
 در سه کیم تا فوج صور مساوی عرض بله مشغ و از چهار بفقره - در سه  
 صده و سیله کیم و از خجالت ایشان آن تاخته و سطح ایشان که بخطه قیاس خطوط  
 مداری خطا مشرق و مغرب ایشان کیم و ایشان مساوی عرض بله و در پیش  
 مقتصره که ایشان در عرض بله بعد توجه روح ملا هبکش صدر و سهل  
 کیم و ایشان کیم تا بخطه و سطح ایشان فرق ملایی شوی بر و دو خطه دام  
 بیش خطا نهاده قظر ایشان مقتصره بیش ایشان بخطه لا تصفیت کند و ایشان بخطه دام کشید  
 بعد کاغذ داریه ضرطه در سه کیم و ایشان میفرضیه و بار چیزی لقی مقتصر  
 در سه کیم و بیان کس مقصرات ایشان ایشان ایشان همین طریقه در همین  
 ایشان رسم کند ایشان کوخط سطحه مان نقطه بیانش و هر مقتصره که کفر  
 عرض بله بیش خطا ایشان باقی عرض بله در خط سیمیه  
 و باقی بر قیاس مقصرات ایشان بیش و مقصرات ایشان ایشان ایشان  
 در جانش ایشان همین مقصرات ایشان ایشان ایشان ایشان  
 ایشان بیش ایشان بیش ایشان ایشان ایشان ایشان  
 نظاهر شده **باب** هشتم در معروف هم خطوط ساعات معوج و خط  
 ساعات مستوی ایشان خطوط ساعات معوج ایشان ایشان ایشان  
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

رسان چهارست و ایم - رخط و سط المساوا و خط شرف رمغوب و سعی مداری عجز  
معنی فرعون فیس ایم مقدار عرض دلخوا کنیم و تجذیب حج بیان مقدار و در صولت  
کنیم تا خط و سط المساوا با بر قطع طبقه کند و این بخط و سط المساوا کد است این مضر  
مفترضات و معنی و مصلوکینم و اخراج کنیم تا خط و سط المساوا با بر قطع طبقه در صورت کند  
و از خط و سط المساوا کیم طبقه صورت ایم بیان مقدار آن را بخط و سط المساوا کند  
کنیم و این بخط و سط المساوا کشیده سیده لطف دایم طور خود رسم کنیم و این اول  
سوالت و جمله در صحیح عالی اینکه بروی نقطه بر کنده و از نقطه لخط لطف مرا  
خط - ر اخراج کنیم لا ای همازیه و از خط و سط المساوا  
خوابید پسر قیس و معرفت مدار بعد معاذ اصبهان  
که این ده درجهات بالمهقق فصل کنیم و خط  
طر و مصلوکینم تا ایم بر قطع طبقه و خط کند  
و چیزی بخط و سط المساوا که میتواند ایم را ساخت  
القدیمیت ایم حفظ و در هم کنیم خانم چهارمین  
نقطه بگذرم و در همانجا ایم بر خط مرا کشید و در وضیع کنیم که  
صلات بیرون دایم سمت ده در جریان ای از خصوصیت المساوا و بیان طرقی دفع - -  
و دفع و در فرم کنیم ای اجزاء منبع اسطرابات ای اجزاء دیگر ده و ایم کنیم که بیکبار  
افلام و بخط و سط المساوا میتواند کند و در اینجا و ای هم بر خط و سط المساوا کرد

الجنة التي الحوت

استقدام ایندا از نقطه اعتدال مساوی طالع پیچ دیگر است و جمله آن  
دوم در عرفت دیگرین مواضع کوک غایات بر عنکبوت  
فرزند کردابره - «معدل المدار است و اخطار مساواه»  
خط مشرق و مغارب بر کوک بعد کوک از معدل المدار شماق قدر بقدر راه  
ایندا از نقطه اعیان دیگرین و فصل اکنون مثل فصل ایام داکر چون قدره بجهات  
پیش از جویان افسوس نیز و داد خطر بر در صد اکنون و از اخراج اکنون ناخوش  
المسماه ابر و داشت خطر طی کند پس در مرکزه ببعد حداد این حرم که  
کنیم و امندار کوک شماق بود و بعده طداده طلا و امندار کوک چون قدره  
در این طبقه بجهات هم مثلث این نیز باشد که وجود خوبیست بمعنی در این نظرها

و معزب پسر خود رم که تا پیش تقاضه مدارد ملائکت  
باخطوط سلطنتی تقاضه مدارد از سلطان امام خط  
شیفیک یکم بر قسطنطینیه و آن نقطه را مرکز ساخته بعد مدرایر و رام  
رم یکم و آن مسکن البروج باشد و علام صحبت عالمگردان بر پیشه  
تقاضه مدارد از سلطان اخراج و مفریکه که در پیش قرضه عکس  
را از در اخراج استوره را و در دیر بیکی از در و طرق که در راب و فرماد کوش  
و قرضه که داره هست بر قسطنطینیه از طرف پیش ایجید  
د استوره را برد و تقاضه هست بر قسطنطینیه و پیشتره از طرف پیش ایجید  
بر قسطنطینیه که دارد از بحث استوره پیش از میعاد رم طالع استوار برخی  
بسیار و صورت پیش از رم طالع برخ دلو و قدر را فی بقید از طالع برخ حوت نود  
و غن مساوی قبح صور بشیره و در فرشته مساوی هر هفت پیش ره با فیلانه مساوی  
سرمه و خاطر طرفه دارد و شره و صلکم و اخراج کنم نامحظ مفتخه البروج  
بر قسطنطینیه ای از بحث طالع برخ و قسطنطینیه که پیش قدر رت مقدار برخ جلد و ره  
د قوس رت ث برخ دلو و شده و حوت دم طالع برخ سلطان و خاطر طالع اسد  
و خضراب برخ سبله و حل هذا لعنی اس و محظ در جات هر چون طالع مشتی برخ ای از  
ان برخ در اسراب سند و سرس در لیل و علی هذلا معلوم کنم در بحیط و سیوره  
و بطریم ملکه در خطوط از آن برکه صیخو و صلکم و اخراج کنم تا در جارات



دقطه - بود دارن طل مدارك كي ثالثي اعد

و دارن مدارك كي جزئي بيش و هر مدارك كي بود هر مقطع البروج طبقاً  
دارن كي صيفي خط سقتم با در در كيم را خارج سقتم من وضع تقاطع افق خط  
ومدارك كي مدارك كي بعده و اون نقطه دادشان كي داد واسم كي كي  
جواران بنويستند و چون معرفت اون هم موقوف بر معرفت بعد كي كي  
از معدل المدار و درجه عرض طريقه استخراج اون هر دو درجه خطيه  
کي نيم پس کوم که عرض کويک ميل تا في اكرهه و درجه کي با شند جمع  
کي نيم و آلاقا فاضل مدارن هر دو پکي در تاحد بعد طاصل شده وجهت  
آن جزت مجموعه بود ناحه فضل بر حسب حصته بعد دار جي تمام  
ميل طل عرض کي نيم و طاصل دار جي تمام ميل با خصته کي نيم خاص  
دار در جو اين مدارك کي مدار معدل المدار طاصل آيد وجهت  
آن جزت حصته بعد بود پرسجی بعد بعویر کي باز انقلاب اور به  
در جي تمام عرض کويک عرض کي نيم و طاصل دار جي تمام بعد از معدل المدار  
فتحت کيم و خارج قمت داد در جو اين مدارك کي مدار کي نيم و آنها از درجه دو  
استخاط کي نيم اكر تقوير کي باز درج اوون بور و آن افزایم اكر تقوير  
کويک از درجه دو بروان سرد برج استخاط کي نيم اكر تقوير درج سیم و هجده  
و بران افزایم اكر تقوير کويک اند فرج پچادام بود اینها طاصل آنها طالع نموده

پو طالع را در جدول مطالع البروج بخط استی اسقور کنم در درجه هر جا  
اید و مداد اویل سال هشتاد و سنت و هجادم بزدجردی تقاضه  
چهل و کي زکا کي کي در اسطر لای ضعف کند با عوض ابعاد آنها اذ  
معدل المدار و درجات عرض آنها و افق آنها در جدول آور بهم تصالح  
برج و برج بناید که لیکن چون کو اکثرا ثابت هر هشتاد شش سال یکدیگر  
حوکت بیکند و هر هشتاد و شش سال که بگذران در جدول اصطلاح کي هنوز  
تدبیره سازند تا در موضع کما که خلابنایا شد و مداره صفو این  
باب بازندگم در معرفت حق و تشبیه عنکبوت او کار بر کر  
مسقطه البروج داریم دیگر اسقفر از مسقطه البروج درسم کند و اسماه  
برج در میان اویل داریم و منطقه پشت کشند و ما پس ازهار جمادی  
که اند پس در چهارم صیغه داریم صیغه درسم کند و بوجه که چون هر کار بجهت  
قطبه شفوقیت از زندگی از من بر صحیط ثبت به باقی ما نه مقدار فلسی را  
قطیعه از صیغه را که کار ندار است متصدی و ما پس فلس و مسقطه البروج از  
ظرفون بر میان دو میان بر وحی که کطره ایان و قطعه هر جایند ایل تجلیت  
خط مشرق و مغرب بطبقن اند و این مظیده اعمق هر ایل و المیان کویند  
و باید که عین از طرفین بخط صیغه رسید و پنجه بخط قطعه ایل بکار آند  
که فلس علیکور بیان مفصل شد و مسقطه البروج بر میان سلطان و این مطلع

وامثا مخاذات منتصف عقر بعمق ما بين طوق اذن فرن. واصل باشد ونما  
طوق راديمدا وامثا منطبق ما اذن خيانه اخر جانك منصل منطبق  
البروج شود ودر داخلا طوق ديك ما في كما دنك مرادي طوق ديك  
بود ودر مخاذات اخر حلول او سبله مقطع شود ودر وضيع انقطع انا  
منطبق ما خارج بجان خارج مصل طرق او ما زدن پر کاش ماي باسلو  
سا زديا طن ظفط البروج ويطفري عمود افاط افق ملک دک وکا اکتنيپ در  
طوق مصل ما اذن ودر طوق ايجون في مک كشند وطرف بور منطبق  
البروج راحون سا زدن پیش زیادته ما پايند اذن ودر هر که در است  
شماي وسر هر طان در است لا يجنون شظيه باي کار زدن و آن از هر که  
المخان ما اس طهان کويند وبر طاعون کونه ورضع ک فاعم ما شد زاده  
ترکيکند ونکوت دابان هبکه اند و آن زناده ما اخون کويند وشود  
در حرق عنکبوتیت که نکون شدو و بعضی جمله حرق آن بر که هم  
کاسکال عن پازان احصال ابر و شظا باي کا اک صوح ملعون سا زدن  
شظیه هر من بوصوت مکون اتفاقی سا زدن و شظیه بایه بیرون صوبت  
ستاید ستم کي اصباح این بقوض لش و هنذا الف اسرار این عقل منطبق  
صاف دار و هم عضر کشت ک منطبق البروج وکا کل ذخیر هنکر تهدید  
نشود در گاه هنچ و کجا هندر خرقان طایران است **باب** دوازدهم در

باید ک در هر زون منطقه ازان چشمی بناسد بس انجیط صیغه رمحاد اینها  
را سار چشمی طوق را باي کار زدن کا بتدا و آن از مخاذات منتصفه المورد

نام	نام	نام	نام	نام
- جنح الغرب	- سکه بور چمه	- وو چمه	-	-
- سرقة الغرب	- کولا کوه چمه	-	-	-
- اخراج شهر	- چهار کوه ماش	-	-	-
- بلطف سلسه	- گولو چمه	-	-	-
- سقدم المسطقه	- کله چمه	-	-	-
- دسط المسطقه	- کله چمه	-	-	-
- من تو والشرين	- طنا چمه	-	-	-
- الشاه	- رمه کله چمه	-	-	-
- دارالثالث	- لوه کوه چمه	-	-	-
- کن الضبيب	- زند چمه	-	-	-
- ذات الکربله	- القادر چمه	-	-	-
- ذکر ذات الکربله	- سکه نذر چمه	-	-	-
- بوجالسلسله	- سکه اقبال چمه	-	-	-
- راس المغارب	- سکه کوه چمه	-	-	-
- مارف الشريا	- کله سار چمه	-	-	-
- عقب	- سکه کله چمه	-	-	-
- سکنه فلاندان	- سکه سار چمه	-	-	-
- سارل غلام العاده	- طند ایکم چمه	-	-	-
- راس القائم المغير	- کله ول شاه چمه	-	-	-
- طربون الکبار	- شفاعة العاده	-	-	-
- راس المغارب	- سکه کوه چمه	-	-	-
- مارس المغارب	- سکه اقبال چمه	-	-	-
- مکمله سلس	- سکه کوه چمه	-	-	-
- غلب الاعد	- سکه کوه چمه	-	-	-
- ظهر الاعد	- سکه دل کوه چمه	-	-	-

نمی تقدیر از نفع و لطفاً و دلایل سوت هم در فرق از بقیه و هم در محنت از بقیه  
کند و قاید این مفهوم بیارست جناح خود را کتاب احوال استله برداشته کوئت **باب**  
سینه هم در عرف صفت عضاده و **آیه** اسطلاب عضاده بر داد و فتح و فتح  
و محنت اما نام مسلط و مسلط کم طول اینها اوی قدر این اعظم پشتیجن بر داد و طلاق  
از این در حضور طول بدل خط طبی و خط عرضی شخصی کند و محل تقاطع این در خط  
مرکز عضاده بدوره و عضاده مخصوص برآورده بود که حرون هر عنصر عضاده بخط طول این  
مذکور متصف شود و یک مصف از این قاتم پسندانها آنرا در حوالی بر کرد مدنی باقی  
که از زنجیر شنبه که محل قیمت و معنی هفتم از دیوار نمایه ای و چهارم از نمایه  
اسفل پسندانها زندگ بر سبیل شادی و دوستی و نسبتی و دو طرف عضاده پسندان همچو  
که بر استفات خطی ایشان که منصف عضاده هم زادت بسیار و بسیار بین متن ای المقادیر  
بر دو طرف عضاده تربیت بر جی و کم بعد اینها از مرکز عضاده متنا ولی باید  
و سطح هر دو قاعده و دو سطح عضاده و باید که حصل مشترک بین این سطح همچو سطح  
عضاده همچو و در سطح عضاده هم زاده و در این زاده و لبیز و ثقبه و زیر  
کشند محنت از نفع ای اینها و همچو که مخاذی ای شند و در فرق این دو ثقبه و زیره  
اویح سازند و همچو ای قاعده که بعضاً بر مان دو ثقبه اولی و مخادر کند و در این  
دار بخشد کشند ای وقت اخذ ای ای قاعده که اینه بر دو میان دو لبیز و زون دو در خدمت  
کشند و همچو اینه بر میادات ثبتین ای شد بعد از این بررس کو عضاده

صرف صفت صیغه افاید و صیغه عزم میل کلی اما بین اول برینکی از صفات  
مدارات ملحوظ و خطوط سطالتا و خطوط مشترق و متربه هم کنده و صفات اعلی خط  
و سط الماء اما اخراج کنده و بطریق منکد شده بهم افرهت صفاتی هست  
متلف العرض بهم کنده در صفات اسفل خطوط سطالتا اخراج کنده و از صفات  
اعلی اعلی خط ابتدا کرته و هست صفات اول شرع یک روشنگاری هم کنده  
و پیشنهادی از دو صفات خطوط مشترق و سطربال اخراج کنده و از اصل صفات  
الله اعتبار کرده شماره ده صفت اول شرع دو که بهم کنده و عرض آغاز افاید و برینکی  
آهنا بنت کند و در اصل از اب جنون هم بین نوشت اما اکنون صفات اسفل خطوط  
الله از اراده ای اسفل اب اصل اعتبا کاریا دارکه و بعضی از صفات دو خطوط تیقم  
تفاوت برینکی بکشند خانم صیغه ای این دو خطوط و اون دو خطوط برینکی هست  
منتا وی شود و برینکی هست صفات اف شرقی رسم کنده چنانچه مجنون شد  
چهار اف شود که عالم عزیز همراه است و در جای دیل در بیان مدارات بر  
ستقیمه هست که مدارات اجزاء شش بیج چنانکه که هست و هست کنده  
برینکی این خطوط مؤثر نور و در گام صیغه فرموز و اقام مرجلات بلاد این  
سیارست کنده اما صفحه عزم میل کلی برینکی از توجه بشاشد که برینکی از صفات افق  
عرض صفت شر و در جویم رسم کنده و هلاست صحت ای اکنون ناسی جدید برخطوط  
الله از اندیمه محيط سطفة البر ج برای سنجق و درین جانکرد را بجا بانگزد و در

از طرف عضاده است از لکز بیش از این اهم بود قسم کرد و از اضافه معموق  
خواست بدین صفت یک طرفه دیگر از عضاده که مقابله با صفت هم توئن را داشت از  
بشت هم متناوری کرد و بهینه در در فرم سازند همان اضافه محبیست که نیزه  
جیزه می خود جمع نقش کرد درین معانی ارتقای همان طبق که طرف مصطلعه

الخط	الخط	الخط	الخط	الخط
در مرکز هر چهار چند بخواهد	طرف مسطره با آن برج فشاری	و از جدول چهار مولوی کشیده	طبقه ایزد	آن روان شناخت شد و بین
در مرکز هر چهار چند بخواهد	طرف مسطره با آن برج فشاری	آنچه و خود در جملات در قدم دارد	طبقه ایزد	طبقه ایزد
در مرکز هر چهار چند بخواهد	و ماجد و لجه نیزه پس از این	دانه های خود را در میان	طبقه ایزد	طبقه ایزد
که در آن قدر که در میان	برخیزیم	دسته های خود را در میان	طبقه ایزد	طبقه ایزد
بکار آید اصلاح را در مردم	برخیزیم	دسته های خود را در میان	طبقه ایزد	طبقه ایزد
برخیزیم	با یاد کرد و جلد	دسته های خود را در میان	طبقه ایزد	طبقه ایزد
این که در هر چند شد با	با زدهم در هر قدر نقش اجزای	دسته های خود را در میان	طبقه ایزد	طبقه ایزد
اول بر این خط اضافه المیاد را مقابل دین ارتفاع فاصله کرد و آن گمی داشت				

در از کنجه و صفات دوار صیغه متناوری کشیده از اضافه باز نیزه  
تفاوت صفاتی هم دارد که بعض رخترها زنجیر چنانکه اسفل خطوط سلطانی است  
ان رخن بود و برخادات این در جون زیاد نداشت که کشیده باشون صفات دوجه  
و بعض کشیده با سلطان حکم هنگفت متنزه شود و این زیاد نداشت که این خواسته  
و صفت فتبه فلک و جون و در درحتاج برپا نیست با این بحث هم در  
هر قدر رسم جیزه فخر اسفل هر با ول جون بر این طبقه حکم کشیده چنانکه این طبقه در  
جیان شرق بود و در پرون جمهور در پهلوی اجزاء ارتقای جسمی سطح بران تقریباً  
زیک کشیده خانه پس طبع این مجاذی خط اطراف جون در پیش طلاق اینجا باستقامت  
اخراج کشیده با این طبقه و سده و عمودی درین طبقه بران خط اخراج کشیده خانه  
وساوی این صفت خط اضافه المیاد را در پرون آن گمی دارد و صفت خط اضافه  
را همی داشته این قسم متناوری کشیده از اضافه ای خلود با اقسام دیگر  
اخراج کشیده روحی که این خطوط سولانی خط اضافه و مفتر برای عضاده دارد  
خط اضافه المیاد هند و یک صفت طبقه عضاده را که با جایی اجزاء ارتقای  
شصت قسم متناوری کشیده برخیزد و در هر قدر سازند است از این که عضاده  
و بعضی جیزه و قسم ای هر دو برخاده مشرک شدیه این طبقه که از هر چیز  
اجزاء ارتقای خطی موافق باشد صفت خط اضافه المیاد کشیده بصفت  
اعمال این خط بشوند قسم مختلف شود پس عضاده را بر خط اضافه المیاد هند کشیده

کنم و عمود رط برآج و هر لیا ز آن د و عمود طا بدر از ده قسم کنم اگر ظرا صاف  
و هفت قسم اگر ظرا اذام بود و سفت هم اگر بسته بود و اقام اهدام بران پر کنند  
ابدا از د و نقضه ط و عمود تی بسته حل مکون و د و عمود رط بخت ظرا منی  
و با برکا افلان و جیون بسته بحیم پسر آن نیم کنند که برک بحیم متقویت شود  
**باب** شاید دم در معرفت رسم خطوط بخرو شفقت و عذر و خطوط سما  
معوج و عصاد و اما خطوط بخرو شفقت در صفاخ رسم کشیدن هر چیز که مقصده  
اختلاطف زده در درجه رسم کشیدن و پس از این مقصده در میان مدارل بر جای خود  
الطراف افتاده بخواهند و با فیض مژده بخواهند قطمه که در حاب شرق و ده بختند  
طیخ و البخ و برائی خطوط که میتوانند شفقت و عذر و خطوط سما  
بررسی در قسم فوق الارضی اعنت الارض غیر بخواهند رسم کشید و خلسته نهایت  
ارتفاع معلوک کرد و مقدار مقتبل از ارتفاع خلیلان فراید بخواهند  
و ضعف مقتبل از بخونی از ارتفاع اول اعصاران د و مذکور معاشر  
ای پسر هبز و اداجه بخیج بر مقتصر ارتفاع هست و موضع اخنو و راد  
سداران شایسته اگر اخخط ده قسم فوق الارض و سم خواهند کرد  
و موضع مقتطع بخونی و داد رسار قیطلان اگر اخخط ده قسم اعنت الارض هم خواه  
کرد و این طرح رسار از جمیع اجزاء بروج باشد از این نظر بران اجزا شایسته  
و میان این شاهزاده بخطوط وصل کنند تا خط عصمه خواهند کرد اگر این خط عصمه

نهایت اسطراب خارج کننده ای همانه و اینجا از خط پیغام نهاده ام میان مرکز  
جمع و نفعه مذکور بود بروزه هم منساقی کشیده اگر مطلع نهاده ام شرعاً  
ویست قسم اگرظلا اقتام بوده و ثبت هم اگرظلا متن بعد پس آنچه را نهاده ام  
در این قسم کشیده از طرف سلطنه بر جزوی از اجزاء ارتقای و مرکز جو یعنی  
از اجزاء عمود مذکور طرف سلطنه و خط مصلف اینبار بوده باشد ~~ظلا~~ بخواهد اینکه  
طرف سلطنه بر آنچه و موضع درین تابع طرف سلطنه ناریج مقابله را بر ارتفاع داشته  
ورغم آن ظلی بر این نویسندگانها بر این اتفاق این دفعه را منصف نهاده اما اصراره  
افلام مختلف بوده و این اتفاق از طرف اسفل خط پیغام نهاده اگر کشیده  
بوده و اگر ~~ظلا~~ مذکور بوده این بوضعه بر ضد خطا فقیه که در جایه من و قید  
در مقابله دفعه ارتقای خارج ناید که و بطریق نهاده اقتام در اینسته و این اتفاق  
ظلا مذکور بر طرف عین خطا فقیه نیز کرد و جون نهضت اظلال منش اوراق امام  
که از شیوه و دکتر راشد از اسطراب منقص است و محضر اظلال مذکور ساده شاعر  
از شیوه پیغام از اتفاق اخلاقی مسقی قریب فهم که از شیوه هشت انشاده  
مذکور فهم که از شیوه که نهاده در دفعه مقابله دفعه ارتقای رسم کشیده از افق سلم  
کویند و مختصر عرض دهن اظلال فرض کنن که این ا- حداد بر طبق حجر است بروم که  
د و آن خط پیغام نهاده و- برخط افقی پس دفعه - که را که مقابله دفعه اور است  
که دفعه ارتقای است بر شیوه ز شیفی کنن و اذان بقطع هم در روح بر- که اخدا

اقطاع مدارات وغیره لک احتاج محى اند بقیمت دوازد و اخراج خطوط غیر  
ذلك وان هم سپس اهل سیشود در عمل اصحاب اصنعت جلد و پیغام  
کردند که از اخراج ابعاد مرکزی افزایش و مقتضات از مرکز صنیع و زنگین  
مرکز دوازد هر سوی میتوان کرد آنچه در این احتاج بقیت نصف قدر صفحه  
محى اند ناصف قدر این دیگر و فرش خطوط مستقيمه از همان اسلوب انجام

شاهریت کند اول العصر و برخط عصر حرف لخ المصور و بعضی این دو خط  
برقرار است از این طرق که بقدر انجام شش سیم دوازده متر از  
کارها دست ایجاد نهاده اند و با این طرز هم کند پس طرز سطح با میان  
که هم اخیر زمین شده باشند و میان آنها وصل کرد بطریق  
که در صفحه ملک کوشید اخط عصر خاص اید و همچو عرف خطوط ساق  
آن را می بینید و فرم که کار این ایجاد شده است این دو خط

معوج بعض اداد فرض کیم کا۔ ماین لیفنتین است اد خدا و داد ر  
طلول لیفتین بیع۔ را اخراج کیم تا داد مثل ا۔ شود و برگردانید  
مه قوس ارس کیم وا زابتش قسم متوالی کیم بر نظر طبایی میر طبع  
و از نظر خطوط با اقام وصل کیم لکھتا۔ فقط  
ع سده ب کند و نظر طبایی دلم و سچ بیرون طول عضاده داده  
ما

پن لبنتون و دنبتا اقسام مذکور فرمیستند و از مرض  
انشام خطوط عرضت در سطح عضاد موادی تا هم  
لبنها خارج کند خطوط سه امام معراج طاصله آید  
و نقطه مرض خطه نهایه شافت اول و بمناسبت

دواندم بود و سه ساعت خط رنگی را شاهد و هر دو مبدأ از دم و هر ضعف خط  
نهایت ساخت سیور و مبدأ ساعت دهم و دو علی هنرا با باب هفتادم در  
کیفیت اسکرچ جمله استور چون در معرفت هم اکمپنیاتور اتفاق نداشت

اھر

معین شود و یکت اف و مقتنرات خط و سط السارا اخراج کند و آنرا بازجا  
نصف هنر دارد اس الجری هم کشته دیر بعدهن دراید و ل را و نهان پخته باز آن  
بره ععن ظهار نویم ععن سلدندا از ضفت و راستا کشید اخبار زاده باقی بود در جزو  
با مخفی خیج کشید هنر طلاق حاصل آید بعدهن ععن دار از ضفت هنر طلاق اسقام کشید  
باز آن بود در جدول با مخفی خیج کشید هنر طلاق حاصل آید بعدهن ععن دار از  
هنر طلاق کشید اخبار زاده باقی نامند بصر که اتفاق بود از مرک صیغه در جواب تو  
در مقتنرات هر مقنطر کار از عرضی دارد که بر تور دار آنرا از ععن هنر طلاق  
کشید اخبار زاده باقی بود در جدول دستور ععن دار از پیمان مقتنران  
بر ععن سله اقایند و یکج معنی را از ضفت و در اسقا طلاق کشید اخبار زاده باقی در  
جدول باید با مخفی خیج کشید هنر طلاق انتظار از ضفت هنر طلاق از ضفت  
هنر طلاق انتظار اسقا طلاق کشید بعد مرک انتظار از ضفت هنر طلاق از ضفت  
ماند ععن باید هنر طلاق کشید اخبار زاده باقی بود در جدول باید  
باقی بیست اشد هنر طلاق انتظار مساوی عرضی دارد و مقتنران بعد مرک  
انتظار و بعدهن مرک صیغه در جواب عرف و هر هنر طلاق کاره عرضی دارد  
بود اتفاق ععن باید اسقا طلاق کشید اخبار زاده باقی بود ععن دار از  
پس جن ععن باید انتظار اقایند و طاصله از ضفت و راستا کشید  
اچنده در جدول بازه باقی بود محمد نهاد از این اسقا طلاق کشید هنر طلاق

بو صفحه طبقه بیت و فظر اسخراج آنچند درین میجرات که سلکی باز درین دو  
اقایند و نصف ناصل بکرند و یکیان نصف اذن جدول بجهی علم کند و آنرا  
بر جیا او ای خط قم کشید و خارج هفت راه ای خط هنر طلاق از مرک  
اجزای ضفت و در یکی بدو خصل دیج دور کان ضفت پیش از بحسان ضفت  
را بر هنر طلاق از مرک کشید و طاصله از مرک ای برجی فضل دیج بر ععن هنر طلاق کشید  
و خارج هفت راه از آنچند و صد و سه دفعه کشید و میان طرق اجزاء هنر طلاق  
تام عمل کرد در جدول آزادیم و جدول دضم ای خوارست و اضافه ای فقاد  
ک درین یکده ای هنر هفت می بازیم که ضفت هنر طلاق در اسقا طلاق  
شست هنر کشید و آنچه از اعداد که در جدول هم صفت می شود که را بشد  
ضفت هنر هار مرک که بر این که نهان ای هنر طلاق کشید و آنچه ای هنر طلاق  
امداد را پایان نهاده که بدو دفعه ای خدار و برسولت پکر بدو دفعه اسخراج ای بود  
معلوم شد طریق علی این بدل در این باید ای اراد کیم و الله الممی ای  
بعد ایم در هفت انصاف ای خدار مدارات و ای و مقتنرات ای خدار بتمال ای  
جدول دستور اکیده ای شالی و دستور ای زمود ای هنر دار از مریم دو اسقا  
کشید و آنچن ععن بود مریم دو را قتیل نهان بازه باقی با ای طاصله در جدول  
بود بعد مدار بر هزار مرک صیغه هر یکی از دو ضفت هنر طلاق و سط السارا کشید  
ساده اس الجری بر دو هشت قم مساوی یکندر نام صنم بدل مدار از مرک بچشم

جمع کند بعد مرکز آن قطعه در جای بقایه این قطعه مرکز صیغه خاص است آید  
و با عاد مرکز مقنطرات امتحان اسطلاب شاید بینه حرف ابعاد مرکز مقنطرات  
ارتفاع اسطلاب جنوبی آن اکثر هر مقنطره که کمتر از عرض بوده بعد  
او از صیغه در جای بقیه و هر مقنطره که پیش از عرض بوده بود مرکز  
آن از مرکز صیغه در جای بقایه این قطعه و با عاد مرکز مقنطرات اختلاط  
اسطلاب جنوبی حرف ابعاد مرکز مقنطرات ارتفاع اسطلاب شاید آید  
آنکه ابعاد مرکز از مرکز صیغه در جای بقایه این قطعه با  
بیشتر در معرفت مرکز دوای عرض دارند بدل دستور آن عرض بوده در جمله  
دارند اینجا بازه آن و دارد برشطه سمت ارأس بود مرکز صیغه در جای  
و قیمت عرضی این قطعه در این قطعه و داشت اسفل این قطعه در جمله  
بعد سمت ا Cedrom بود از مرکز صیغه در جای بقایه این قطعه و در  
اسطلاب جنوبی این قطعه که این قطعه در جای بقایه این قطعه  
بعد سمت ا Cedrom بود مرکز صیغه در جای بقایه این قطعه و در اسفل این قطعه  
صیغه در جای بقایه این قطعه که این قطعه در جای بقایه این قطعه  
جدول بازه ضعف عرض بوده در معرفت مرکز صیغه در جای بقیه  
الا عرض و هر مقنطره که از عرض بدل پیش بود آن بر عرض سمت این قطعه بازه  
حاصل در جمله و مخفیه دارد شرع عرض بدل داده از هر مقنطره است اسفل است  
و باقی با از ضعف در مخفیه از ناجه بازه باقی دارد در جمله و مخفیه داده  
از آن اسفل است که این قطعه خاص است آید پس مخفیه داده از ضعف هر مقنطره

**محض** و مجموع نصف قطر مقنطره با محله طبع بعد مرکز آن قنطره بود در جای بقیه  
از مرکز صیغه **باب** فرزند معرفت اضافات اسفل سمات هافز  
و مقنطرات اسفل این قنطره از مقدار اکمادار شاید بوده بعد مقدار  
از مقدار اینها بر روح دوزا فرایند و اکچوی و زیرمعه در اسفل  
امچه بازه خاص است آید جدول بثت بر بعد مقدار این قنطره صیغه ایشان  
معرفت قنطره این همان فحشت که در اسفل این قنطره شاید اکچوی و ایشان  
در اسفل این قنطره در جای بقایه ایشان که ایشان مقدار اکچوی و ایشان  
بلطفه این قنطره را بر عرض بدل ایشان و بازه خاص است در جمله  
محض نظر این قنطره را از عرضی این اسفل ایشان و بازه ایشان  
بیندازند اینجا در جمله بازه باقی دوی بوده با مخفیه جمع کند فقر آن قنطره  
آید پس مخفیه را از ضعف قطر آن قنطره است اسفل است بعد مرکز آن قنطره از مرکز  
صیغه در جای بقایه این قنطره که این قنطره مساوی عرض بدل داده باشند  
جدول بازه ضعف عرض بدل دارد بعد معرفت مرکز صیغه در جای بقیه  
الا عرض و هر مقنطره که از عرض بدل پیش بود آن بر عرض سمت این قنطره بازه  
حاصل در جمله و مخفیه دارد شرع عرض بدل داده از هر مقنطره است اسفل است  
و باقی با از ضعف در مخفیه از ناجه بازه باقی دارد در جمله و مخفیه داده  
از آن اسفل است که این قنطره خاص است آید پس مخفیه داده از ضعف هر مقنطره

شود این محضر تخلیه ملک داد و میر قصد بر اخذ مالکیت و انتقال ملکت سازمانهای دادگستری و دادخواهی  
والممین در فریضه من تحریر هذا الوسایل  
بسیلا لغزه والتعجیل بورسم المسویه  
بعد اینجا من فهم الا شئون ناخن

شیخ حرام لعام اثنان مائیہ صد الاف من الھر میاد کا المقدسہ علی  
هار جما و آکر و عزیزۃ المعرفہ مزال فنا اصلہ و المحتہ من اتفاقاً لایلیہ  
حریر الماجیع بمعنیہ ابن سیر قفع ضمیح اللہ بن سراللہ بن روح اللہ بن  
جیجۃ اللہ بن عطی اللہ بن طلف اللہ بن روح اللہ بر سلام اللہ اکا صلی اللہ علیہ وسلم  
المعرفیں الاسمی ایسا دعۃ الشہید امریک

سوت بود اعفی بصفه قظر اویل سوت مثلاً اجزاء دفعه قدر هزار اینجواه که کنست  
اعفی سوت بجزو و نیش جزوی اینجا را بخط طایف اویل سوت بقدر بعثیله بجزواز  
ابزا فرم کنند هر چهار چند دارم سمعت همان افغانی بوجه صدا و از نقطه جنی سفل  
کنید هر جزو وضعی آنرا بخوبی دستور دارم زیرا این اتفاق نباشد بعد مرد  
آن دایره سمعت به بخط طراز کارهای دارم اول سوت اجازه که از  
اویل سوت سمع بجزو و نیش ایشان را کارا پنهان در جدول و مصنوعات بجزو  
و نیش قدر کنند خارج فیضت بعد مرد کار دایره سمعت به بود از مرد کار اهل سوت  
با این اتفاق قدر کنند هر چند داشت هر جزو کیزد میل که سوت خوش بود مرد کار دایره  
از اتفاق بود از خط طراز کار که اینجا بعفونی دارد و این در این اتفاق بکار چون داده و داد  
جنوی می شود دلویز در دفعه شماکی بجزو هم بود شاهد بقدرت دفعه شماکی هر  
جنوی خوبیت و قدریج شماکی خوبیج جنوبی شرقی و دعا سلطانی بجهوی  
بعد از اتفاق شماکی بعده از اتفاق همانی بسته هم باشد هم ایشان است  
شمرد و سنت هم ایشان اعمال صفت

اسطراپ و بعضی از

مِنْكُمْ أَعْالَى

مذکور می

بطری خنکفه یا نام درست و مرجع هم یکیست که در من مذکوران طرق

طوس	بـ	بـ	بـ
پـ	بـ	بـ	بـ
پـ	بـ	بـ	بـ
پـ	بـ	بـ	بـ
پـ	بـ	بـ	بـ

فی قلیل از این مدت که این دست نوشته را در دست داشتم، آن را می‌خواستم برای  
آنکه در آینده بتوانم از آن برای تحقیق این امور استفاده کنم، در ۱۵۰۴  
تاریخی که این دست نوشته را در دست داشتم، آن را در یکی از کتابخانه‌های  
بریتانیا که در لندن قرار دارد، نگهداری می‌نمایم. این دست نوشته  
در این کتابخانه با شماره ۱۷۲۳۶ ثبت شده است. این دست نوشته در  
سال ۱۵۰۴ میلادی تاریخی که این دست نوشته را در دست داشتم، آن را  
در یکی از کتابخانه‌های بریتانیا که در لندن قرار دارد، نگهداری می‌نمایم.  
این دست نوشته در ۱۵۰۴ میلادی تاریخی که این دست نوشته را در دست داشتم، آن را  
در یکی از کتابخانه‌های بریتانیا که در لندن قرار دارد، نگهداری می‌نمایم.

الشىء الآخر المركب على يائى الماءى العذب من أول الأصول وأضد الماء  
مقابلتها ما لا يرى إلا طاف الحطير كسلف ولها كل أى لعدم الاحسان  
پيتها ويكون ان يهارض او يقبل زيداً داً اى اى اول كافى الفرق ومحى  
ان يكون فاية المقرب من الأرض فما يجلب التدوير فرق قوى على سطها البعد  
الأوسع في غاية القرب بجانب الأرض وما يجيء كاملاً فهو مرفق على الاستقرار  
وان يكون المقاومات في الارتفاع في فاية المعلمة وذلك عند تكون عزى الله  
في الكثرة والتدوير المتنبأ بالظلمى وهو في التزوم والقول او الجدر المذكر  
ونفسنا المرض حسنة ونحبن ليكون من المحبون واسخر جن اخلاق المتنبأ  
الظلمى في حيث معمولنا تاد سهل اى درجة اما سخرناه بعد  
ناعمه اما شعري دقيقه وكان ادشان الدور والانتقام اطوطط و  
والتفاوت ٤- كظل وكان تقيير اول المخلوقات في كل اقوال الakan  
الكتبه قلم ما ملنا ان فايت عنده الا فاف ان لم يطأ ضار امان كان عليه بعد ما  
واذ اذ عزى ذلك فاعمل اى صغير تو افتخار عندك ان الاكش المتوفى في الارض  
براهيم امامي العزل وحفظ اى المرض طاو في كلها يجنبه الله يحيي بن كلها  
تقاود وهو المطر وترى المظففة بين من صحيه ويمكن ان يقول السلم قرئ  
الدور لاما فضا الكوكب دقيقه من اول المخل و هو عربي ومن صنعته الموجع في  
آخر دقيقه من المحراب ان عبرت المقادير على المقام ليكون ذروة الاديقه وبرهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ أَمْرٍ كُلُّهُ  
الْأَكْمَدُ فَاطَّافَ سَوْفَتْ مَوْلَاهُنَّ وَجَاهَ لِيَقِنَّا طَوْلَ عَزَّزَهُ قَدَرَ لَوْدَهُ الْمَهْمَدِيَّمُ فَمَنْ  
وَالصَّلَوةَ هُنَّ إِذْ كَوَافِرَهُمْ وَلِيَقِنَّا تَبَانَهُمْ حَمَدَ الْمُطْفَوْهُ عَلَىَّ أَكْهَرَ قَوْلَهُ  
أَحَجَّ حَلَقَتْ السَّلَوةَ نَبِيَّكَ سَالِيَ بِعَنْخَارَهُ اطْبَرَ عَانِيَ الْخَنَبَرَ احْلَمَ الْمُقْرَبِينَ  
مُحْمَدَهُ وَلَا يَسْعُونَ إِنْفَقَهُمْ فَاهْمَهُمْ سَالِيَ الْجَاهِيَّةَ اسْلَمَهُمْ دَهْرَهُمْ بَعْدَ  
وَسَلَّمَهُمْ وَنَظَرَهُمْ لِغَلَّ الطَّاهَرَ اهْلَلَهُوَهُمْ بِعَكْمَهُمْ فِي الْإِضَاحَهُ  
مَرْئَيَهُمْ كَبِيرَهُمْ فِي الْخَنَبَهُمْ حَاجَهُمْ الْمَارِعَهُمْ الْكَوْكَلَهُمْ الْمَقْرَبَهُمْ  
الْمَرْعَهُمْ الْمَرْجَهُمْ دَعَاهُمْ الْمَوْضَهُمْ الْمَقْبَقَهُمْ هُنَّ طَرَالَهُمْ الْمَهَاجَهُمْ سِرَجَهُمْ الْمَكَانَهُمْ  
بَلْ طَرَالَهُمْ كَاجَهُمْ الْمَقْرَبَهُمْ لِلْمَهْنَتِيَّهُمْ سَكَنَهُمْ الْمَارِدَهُمْ لِلْمَأْكَلَهُمْ فِيَنْتَلَهُمْ  
مِنْ إِنْهَا رِجَّ الْمَلَوَافِيَّهُمْ دَهْكَلَهُمْ بَعْكَشَهُمْ تَهْنَهُنَّهُمْ إِرْتَهُمْ  
الْمَحْسُوكَهُمْ لِلْأَوْتَهُمْ الْمَلَهُمْ الْعَيْنَهُمْ دَرَكَهُمْ الْأَلَهُمْ لِلْعَنَدَهُمْ كَهْكَبَهُمْ  
إِلَى الْمَطَرَهُمْ بِيَعْلَمِ الْأَنْزَهُمْ صَارَهُمْ لَهُمْ مَعْلَمَهُمْ وَلَا يَدْفَنُنَّهُمْ إِلَى الْمَرْجَهُمْ  
فَاسَالَهُمْ لِلْمَكَرَهُمْ كَذَلِكَهُمْ فَوَقَلَّهُمْ اهْلَهُمْ بِالْمَخَلَفَهُمْ فَالْأَوْلَهُمْ لِلْخَادِمَهُمْ  
نَفَاعَهُمْ سَتِيَّهُمْ اهْلَهُمْ اهْلَهُمْ وَالْقَوْلَهُمْ لِلْأَخَرَهُمْ فَمَنْهَا سَبِيلَهُمْ اهْلَهُمْ  
الْمَسْطَرَهُمْ الْخَنَافِرَهُمْ كَذَلِكَهُمْ لِلْأَرْتَقَهُمْ بِعَيْنِهِمْ فَطَهَّرَهُمْ لِلْمَسَامَهُمْ كَذَلِكَهُمْ  
وَالْمَقْرَبَهُمْ لِلْأَرْسَلَهُمْ كَذَلِكَهُمْ لِلْمَخَلَفَهُمْ فَنَظَرَهُمْ لِلْأَرْهَمَهُمْ بِعَيْنِهِمْ بِإِنْدَيَادَهُ شَانَهُمْ  
فَرَثَهُمْ الْأَنْقَافَهُمْ كَذَلِكَهُمْ كَجَيْهُمْ حَمَنَهُمْ كَبِرَهُمْ وَمَا فَرَبَلَهُمْ كَذَلِكَهُمْ كَهْتَدَلَهُمْ

الاختلاف وتفاوت الطول والثالث هو يقسم إلى ثلاثة أقسام كل من كثرة  
من التفاوتين لأن كل من كثرة وقلة كل من كثرة وتفاوت الطول دعاها  
لبعضها مما يتساوىان وبتعارضان والمرجع إلى المخفي وأكثراً أعمدهن كل من  
المرجع تفاوتاً للرجل كافى لوجلاء دليل الثالثة لأنه وفي ملهمها والمرجع  
بعكس الثالثة يعينه كالتالي الثالثة الأسباب التي تفاوت من العبريين ثالث  
الذكور أن لم يكن من المأمور المأمور على سطحها المؤدية  
جهاً لقطع المعلم للحقيقة ما كان في جهة ومن منع المرئي إثبات خارج مداره  
المؤمن بالكلمة للحقيقة وإن قطع عليه شيئاً وبيانه في داخلها في وطروح  
استثناءه وإن تعلق بكت المعاشر لا يليق بهذا المضمار يستخرج سلطان  
والظاهر أو الغارب ومحاجة المدعى ذلك المتم في حجحة الانزوى بخلاف الطلاق  
تفاعل شيئاً بالغاريبي لكن غريباً وبغير سبب ذلك الجوز إلى الصراحت  
له ولربما يقسم جيل العازى على حججه جميع سعد المشرق والمغرب تمام  
أن الطلاق في المضمار الذي يحيى بالظاهر ويطرح على المتم  
طر الأعتمادين وحيثما يحيى السبب سعد المشرق والمغرب كما  
لظهور وعيهما سعد المشرق والمغرب بما دل على المتم ودل  
بيان سعد المشرق والمغرب بما كان المتم في حجحة المخفي وكذا الطلاق  
طاب المخفي عيناً وقوسها فرق عن صرفها تنازع المفترى والخلاف

الحقيقة هذه في تمام ان بعض ثنيتها يكون المقدم للثاني للعرض في من بعد المقدمة  
يقول في مثل هذه صحة المقدمة والثانية إن ادلة ثالثة كثرة وقلة، الرؤبة  
لأنه انعدم المرض ولا وهذا ما ادلة المقدمة المدعى بالظاهر فإذا قاتلت  
وهي الكلا لا يمكن تناول الطول إلا في وضع بالمعنى سببها الثالثة  
وعلى الأول تكون الاشتلاف هو المرض الباقي الثالثة ضد المدعى على المقدمة  
والثالث هي يقسم إلى مترين وهو الأول يحيى المرض الرابع المخفي  
أنتساواً للحقيقة او زياً ماعليه او ناقصاً عنه الثالثة هي الحقيقة لا يذكر المرض  
المؤمن والثالث المخفي على المدعى والرابع فضل الاول على المخفي الماد بين  
المرئي والمعجم مع ماتسمى بالحقيقة انا ناقصاً وما زا زيراً وفيه  
تناول الطول بصفة الثالثة ذلك اذا المدخل المتحقق او العقبة في  
المضمير والذكور بالمنطقة ولا ينافي في بحث المخفي او المدعى بالعقل الكلمة  
المؤمن وكان بالمنطقة والمتم او المقطوع الباقي من جهة الاخرى للحقيقة واذا  
كان الوسيط يمكن القديرات والبيانات وان كان المنطقه تكون الاختلاف  
تفاوت الطول يعنيه والا خلاص المرض في ليس له وجهاً خروجاً وكان في فيها وهو  
يتقسم الى اربع اقسام الثالثة كالأول فعلى الأول يكون اعظم من كل من المرض  
المؤمن وتناول الطول لأنه وفي ملهمها ولا يحيى الى المرض والثالث يكون اعظم  
من تناول المرض والمدعى لاظهار المخفي وبها اما بحسب ما يدار واما بغير ضرار بذلك

الجنة لأن الأفلاط المني سلها اناه في القضايا المخصوصة بالحكم  
مهما حل المحنات لكن رد عذير ان يصر على قدراته فاسع كمن  
دلت اجزاء ثالثة قد بين حكم خصمها وهى الكلية والشخصية ولم يتيح حكم لها  
سواء ما فلاح في المطلوب فذلك كان ابعد في الغلط مما اشتراط بعد  
يعلم تميز البطلان عن فهو المستافق بصريحه وقطنه ان ينار فان المصرين  
البعيد لا يميز بين الاشتراط والاشتراط الظليم لذا يفضل ضيقاً للهوى  
بضم الهاء بالصياغة المبالغة التي يقصدها وروضها واما قوله  
والشاعر المصري فما يخاطي بما حملها الا يقدرها ظلمة نغودة تاماً فالمثير  
عن الواقع حرم النازع عن فعل المستافق بما المثل يفرض لا يأخذ كما  
معاجلة فواخر ومحبسها نادا فتح سحر مفات اشتراط الظالم لذا تميز  
البطلان بقوله وهو المستافق وقوله واذا كانت فرقية فقد الشعل وانتاز  
النار عن فهو المستافق وشراب عدم الامتياز البسيط والا كان المناسب  
ان يقول واذا لم يركب هذا ظلمة فقد الشعل وانتاز النار عن فهو وان  
ان ظلمة لا يدخلها في عدم الامتناع وانا اشترطها لما ذكرنا فوقها الشعل  
المصري لا يقدرها في عدم الامتناع اما قال لهم الا ينار فان الكواكب في الميلدة  
المفترة اطعمها من الميلدة المفتررة ولما اشتراط ان لا يكون بغيره هنا  
لاقى المصرين بغيره فانهم انتقاموا له ولما فرضت مقدار اهوا ضيقاً

الحقيقة باشتراك ساوى ملك الفرعون اعلى المهن وان خاداً لا ينقص  
فالممكناج لوكلا وضمنها العطبي بالظاهر والخفى لبشرة المهنان الصدروات  
زياد والرابع ان بعلم المطهرون المسن وهم جبعت كل من الملة وان على العطبي  
المسن خادون كل الارشاع كعنة وسط سعاد الرؤوف وهم كل من الحقيقة معمم  
المهنان كلث العزير والمعكر ورakan العزير وبالمعكر ان سلطاناً  
الغول كما اشرنا اليه وان كان المطهون افالنار بطلخ او غيره عدوكم ساروا بالخلاف  
المفتر يحصل الى ابعاد الكاكب من مركز المطر وبرضيل ان لشخص فضل اخر  
عندي منها ذر المحسوس وضمنها العطبي اصفر عند الجمر ووالمعكر عنده  
ابراهيم الحمد لله اولاً وآخر ما طلبنا وظاهره ٥ نسخ

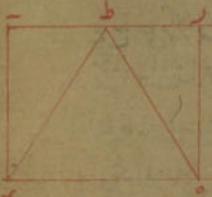
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمِنْكُمُ الْمُرْفَعُ يَا كَفِيرٌ وَلَدُكَ الْمُقْدَى  
يُولَى الْأَعْتَاجُ إِلَيْهِ بِيَاتٍ فِي سُجُونٍ لِلْمُخْبَثَاتِ يُوْجَلُ سَعْدَادًا  
إِلَيْهِ بِيَاتٍ يَهْمَلُ الْأَجْوَادُ إِنْ تَفَوَّتْ سُعْدَادًا وَفَوْزُ فَانِ الظُّنُونِ قَدْ  
الْمُحْصُولُ الْمُغْرِبُ كَافِي حِلْزُ الْمُدَافِعَاتِ يُعْذِبُ فَيَقْتَلُ مُنْفَعًا وَلَرْكَنُ وَسِ  
الْبَقِيرُ إِذَا لَمَّا حَدَّ الْمُتَوَزِّعِيَّيْخُ كَلَمُ هَرَسِ سَرَدُ اَنْ لَيْسَ طَرْزُ كَرْكَعَ  
شَطَاطِي حَصْوَلَكَ حَمْعَنِي اَنْ لَيْكَنُ الْأَهْمَاسُ اَوْ قِيلُ الْمُعْقَلَيْخَانُ  
شَطَاطِي حَصْوَلَكَ الْكَلَابُ وَلَيْسَ اَنْ قَوْمَتَهُ قَوْلَدُ اَوْ قِيلُ الْجَوَنَاتُ لَمْ يَرِدُ

وأيضاً المواقع الشاعر العربي على تلك الألوان بأسه في زمنه يليخ  
 إلى آخر يرد عليهن المؤثر الأول إذا ذهب عن المؤثر الأول إلى غيره  
 وإن فالإنسان بين دعويتين المؤذن وإذا لم يذهب عن المؤثر الأول  
 متوجه بذهنه إلى إطالة الزمان بين ذهنه وبين حكم المؤثر الأول  
 الأول عن المؤثر الأول و عدم ذهاب غاية الامم إلى زمان إذا كان قبله  
 كذهب اللون الأول عن المؤثر الأول غالباً فما أهل إلى المؤثر الأول قوله  
 ترجم الشاعر البصري المنعكس من درب سجدة الصربان بقوله يحيى  
 الشاعر الشهير المنعكس من درب سجدة قوله وأيضاً ما اقتصر الشاعر به في  
 مرضه متعددة في زمان قليل جداله الكلام في الكلام فما من مرؤية  
 المؤثر المترافق قوله لما لم يتبدل وضع الرأي بالنسبة إلى النفس  
 والفتى لا يكتفى هنا سقوط رأي الفرسان وضع النسب إلى الفرق  
 لا يتبدل ولا يحمسه والفرق لا يكتفى بما يبيه ذلك وإن بالمعنى  
 حين هو متوجهاً إلى الشاعر في الماء شيئاً فشيئاً سقط خط خط خط محظوظ مسأله هذا  
 المغير هو الشاعر وحرثه يتحدى أن القمر يحرك إلى الشرق فقطع لهذا المقطع  
 المغير بحملة الملاحة وهذا الكلام صحيح في حدائقه لكن غير طلاق بين الكواكب  
 والشجر المطابق وإن بقوله إذا كان القمر من جهة الشرق والقمر من جهة الغرب  
 وكان يعنيه ما يدور يحرك القمر الحجم الكبير على القمر كأنه يجري إلى المشرق

النار وجان معه النار بحسب اضطرابه الذي يقدر بلدها كلها فإذا  
 كان المؤثر يحيى بعنوان التي عزى بها مؤثره وجان وهي بقدر بلدها  
 قوله إذا كان السفاف المني سطرين أو أربع ملوكه متناثراً بالفلك فالفرق  
 قبل كبحه هذا الكلام أن السفاف المني سطرين إذا كان هنا القمر يرى المؤثر  
 ما هو عليه من الصغر والكبير وإذا كان في فاراً مخلوطاً بالزمرة والفضيله فما كان  
 على الماجي انتقامه أكروان كان في العنكبوت أحسن بكثير في المثلث  
 أكبر مما هي عليه المقدار مع كون السفاف المني سطرين هنا القمر كذا  
 فتح العينين ماء صاف نرى العينة لا جاص على ما يشهد بغيره فلذلك  
 لم يزد حجمه أن يطبق العينين بوسط بين الائمه المزعوم حرف فـ فـ  
 الماء المني سطط قوله وكلما قرر المؤثر العينين بـ فـ كل حلقة كبيرة وظل ذلك  
 الراوي الذي عند المحدثة فـ فـ قرر أنه يعيت بعد مخصوص بكل زر الشيء في طلاق  
 ما هو عليه من المقدار حتى إذا كان بأقرب منه إلى الكبير وإذا كان بأبعد مما هي  
 بل الشيء إذا دخل في سدا مكان الروبة ترى على مقداره إذا بعد عنبره أصفر  
 قوله وفي المخطوط الشاعرية من مجامدات واحدة من مدققاً ما تاري من الماء  
 العباره أن مخرج الخطوط الشاعرية هو ملتقى العصبين والمقر في الماء  
 مخرج الخطوط الشاعرية هو بـ فـ الجبلية قوله كما أعلاني الذي يقصد المولى  
 تكلافاً هذان كلاماً من قوله كالعمري أنا قرأت ما فيه من غمض لم يجيء قوله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دَوْرٌ لِيَخُرُجُ مِنَ الْبَصَرِ خَطَهُ رَعِمَ دَلِيلُ سَطْحِ الْمَآةِ فَإِذَا رَضَنَا إِنْ طَرَأَ  
شَاعِيَّا خَرُجَ مِنَ الْبَصَرِ وَوَصَلَ إِلَى طَرَافِ الْجَهَادِ وَأَكْسَرَهُ إِلَى طَرَافِ الْجَهَادِ  
وَأَخْرَجَنَا مِنَ تَمَودَةٍ آخِرَ حَلَ سَطْحُ الْمَآةِ حَدَثَ هَذَا كَمِثْلُ أَدَهْ طَطَطَ  
سَتَاوِيَّ إِلَاهَ لَعْنَوْهُ لَعْنَوْهُ نَاؤِيَّ بَيْنَ زَهْ - مَهَا وَتَاوِيَّ نَاؤِيَّ بَيْنَ الشَّاعِيَّ  
وَالْأَنْكَارِ وَتَاوِيَّ ضَاعِيَّ وَهُ - سَهَا وَطَسَا وَلَطَ - لَكَرَ - سَاؤَ  
لَهَرَ لَكَونَهَا سَقَابَلَيْنَ بَنَ ضَالِّعَ ذَهَارَ بَعْدَ لَعْنَوْهُ لَفَافَيْرَ لَزَوَالَ الْكَوَافِرَ  
وَرَطَ مَقْدَارَ مَا يَنْكُنُ مِنَ الْخَطَطِ الشَّاعِيَّةِ إِلَى وَهُ مِنَ الْجَهَادِ وَشَاءَ مَنْ يَضْفَطَ  
وَهُ مِنَ الْجَهَادِ وَبَلَذَذَكَ سَنَ اَنْ يَنْعَكِسَ مِنَ الْخَطَطِ الشَّاعِيَّةِ إِلَى وَهَا  
بَقِيَّ مِنَ الْجَهَادِ ضَفَّ بَاقِيَّهُ فَبَتَانَ الْخَطَطِ الْمُسْتَقِيمَ الَّذِي يَنْكُنُ مِنَهُ  
الْخَطَطِ الشَّاعِيَّةِ إِلَى طَولِ الْجَهَادِ



وَذَلِكَ إِذَا رَدَنَاهُ فَلَهُ قَرْبَى طَرَأَ  
بَجَالَ، فَرَعَ ذَلِكَ كُونَ الْمُسْتَقِيمَ  
الَّذِي يَنْكُنُ مِنَ الْأَسْعَادِيَّةِ  
طَولُ الْجَهَادِ سَوَالِطُ الْجَهَادِ وَهَذَا لَفْرُ خَطَطِ الْأَنْظَمِ الْمُسْعَدِ صَفَرَهُ  
إِنَّمَا يَسْعَانَ لَعْنَمَ لَوَأَيْرَ الرَّوَيَّةِ وَصَفَرَهَا الْمَقْدَارَا دَمَا يَنْكُسُ مِنَ الْأَسْعَادِ  
وَكُوَّرَ مَلَاقِ الْأَطْلَالِ لَوَجَرَ طَبِيبَانَ طَولُ الْجَهَادِ بَلَدَانَ قَاعِدَ حَرَبَطَ  
الْشَّاعِيَّ بِعِدَالَانْكَاسِ هُوَ طَولُ الْجَهَادِ بَعْيَدَ قَرَوَيَّهُ دَسَنْجَزُو طَلَلَ الْيَقِيرَ

وَالْبَيْتُ ذَلِكَ عَلَى قَيَاسِ إِكْبَالِ الْمُفْتَهِ إِنَّ الْأَرْجَيْنَ هُوَ سَوْجَالِ الْقَرَبِ  
الْمَأْدَفَ بَنْدَرَ بَنَ الْيَمِ سَعْلَ الْخَنَادِلَهُتَ فَتَحَيَّرَ آنَ الْقَرَبِ كَرَ قَطْلَ فَلَكَ الْمُفْتَهِ  
فِي لَهَا إِذَا كَانَ هَذَا لَيْقَمَ رَقَنَ الْأَحَاجَتَى لَفَرَضَ الْفِيمَ بِالْمَلَابِرِ بِرَعَةَ إِنَّ  
إِي جَهَنَّكَاتَ إِذَا كَانَ الْعَقْمَ عَلَيْهِ إِو شَالَ شَالَ حَمَبَ إِنَّ الْقَرَبِيَّكَ إِنَّ الْمُفْتَهِ  
جَهَهَ هُوَ كَرَ حَرَكَرَ كَسْتَوَرَ تَلَوَكَرَ وَالْبَيْتُ ذَلِكَ إِنَّا لَوَصَهَ بَنَ دَنَ الْمَزَرَ  
لَيْقَمَ لَأَيْقَرَ فَيَحِبَّ إِنَّ ذَلِكَ إِنَّهُمَ كَرَ كَرَ الْمُفْتَهِ وَقِيَ حَرَقَ وَلَيْقَمَ  
وَإِذَا كَانَ الْبَجَوَ عَلَى طَرَفِ الْأَرْأَى إِلَى الْجَنَاحِ فَرَتَنَرَلَانَ الشَّاعِيَّ الْمُنْعَكَلَ لَأَرَدَانَ  
مِنَ الْمَوْدَ الْمَلَاجِحَ مِنْ بَصَرِ الْأَفْكَاسِ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ الْمَوْاَنِي لَفَاهَ الْمُشَقَّعِ  
الْأَطْفَلَ الْأَخِرَ الْمُقَابِلَ لِلْمَلَائِكَةِ فَلَمَّا يَصِلَّ إِلَى الْمَوْاَنِي كَانَ طَرَفَ كَأَوَدَكَلَهُ  
وَقَبَعَ الشَّاعِيَّ الْمُنْعَكَلَ مِنَ الْمَعْدَ الْعَافِ الْأَخِرَ ضَرَوَرَهُ تَاوِيَّ نَادَيَتَ الشَّاعِيَّ  
وَلَا يَنْعَكِسُ ذَلِكَ إِنَّ الْبَجَوَ عَلَى طَرَفِ الْأَرْأَى إِلَيْكَ مَكَانَ بَرَقَ الْمَلَدَ بَطْرَفِ الْأَفْكَاسِ  
إِلَّا إِذَا الْمُخْنَى الْشَّخْصُ بَحِثَ رَأَيَ الْبَشَرِيَّنَهُ وَاقِعَ بَنَ سَقْطَ جَمَارِ الْبَصَرِ وَمَنْ يَضْعِفَ  
الْقَدْمَ بِكَوَنَ الصَّمَدَ الْوَاقِعَ مِنَ الْبَصَرِ سَعَيَ الْمَلَهَتَلَهَ شَخْصَ قَامَ عَلَى الْقَطَ  
الْأَخِرَ مِنَ الْمَاءِ يَتَفَرَّزُ إِلَى الشَّمَرِ الْأَرَقِ فَالْمُقَابِلَ لِلْأَرْأَى يَكُونَ مِنْ قَبْلِ  
الصَّورَةِ الْأَدَلِيَّ قَلَهَا إِنَّا يَنْعَكِسُ مِنْ خَطَتِ سَبَقَمَ سَوَالِطُ الْأَرَقِ هَذَا  
خَطَطَ بِلَأَغَا يَنْعَكِسُ مِنْ خَطَتِ سَبَقَمَ سَوَالِطُ الْأَرَقِ لَوَجَرَ لَوَجَرَ لَوَجَرَ لَوَجَرَ لَوَجَرَ  
لَهِيَانَ طَولُ الْمَآةِ خَطَطَ - وَطَلَانَ لَوَجَرَ خَطَطَهُ مَنَوَزَيَّنَ وَهُوَ الْيَصِيفَ بَنَ

بعد ذلك يخرج من نقطته المخططة خطوط اطاء اداء اوجه

اوين من هذه المخططة يقول انه اقصر منه ويلقى السان ذلك من على اهتمامه منه في اجعل دروا - بعد الالتحام على ويجز من خط روما زيا لم فشاره ومه ستساوى الاشлаг لآن زاوية سهنا ستساوى ويان وكذلك ساولتاره - ووضع ره ساولصله ور لكن سلني اده او ستساوى الاشlag فضل - ساولصله وفتح

الطول منه - وذلك لما اردناه ثبت ان عرض عرض عرض الوجه اطل من بعضه - عرض مقدار ما ينعكسه المخطوط الشاعير الى عرض الوجه فنadar ما ينعكس منه المخطوط العرض الوجه اقل ما ينبع عرض الوجه وظاهرها بالبنت يكون اقرب من هن ان اذا كان بعد المين من الماء اكما ما ذكرنا وذلك لما اردناه قوله هي عرض الوجه اقل ما هو على تلك ان المخطوط الشاعير اذا وصل الى الماء من الاستقامه

سديعه كان زاويته سيمقدار عيون بعين ذلك الماء بعد عيون فإذا لم تجدها فهذا الماء اقرب من ذلك الماء الى المخطوط حتى ذلك الشيء الماء بذلك القبر والمرأة كان يرى على الاستقامه وفي المرأة المستويه وان ينعكس

من الماء كالخرج على الاستقامه ووصل الى طول الى وجهه والمعنكه الى عرضها ينعكس من خط عرضها الى عرضها الماء اقل كل من عرض الوجه ولغيره ليسان ذلك عرضها اربعه - وعلوه كره وعرضها عرض الوجه وعده سبعه من العين الى الماء سادس بالماء - عرضها اربعه ولغيره ليسان ذلك عرضها اربعه وعرضها اربعه وان ينعكسه الى عرضها عرض الوجه ولا يدان يكون ذلك بما اوصلك

بسادى زاوية الشاعير والانكسار لما ينعكس على هذا الوجه وما اذله عرض عرض الشاعير سادس زاوية زوج - الا انها كانت ابتداء ولا شئ ان اذله زوج وان خرجنا الى وفار خطوه ونصفه او يتيح حرف زاده سادس عرض على عرضه كاش سادس لعمق وظاهرها وظاهرها عرض اطول منها بحسب المقدار وذلك لا ينبع عرض المخطوط الى وجيه من كذا الماء اليه متى سبق الاشлаг وهذا مثل اعظم من قطع دابره المدى قاعدة هذه القوس لان هذا القطع بعضه وقد يرهي في الماء اذله سادس القطع يحصل عرضه المقطعي بصفة القوس سادس هذا المثلث ينعكس ضرب عرض المطراف ثالث المثلث قدرها من قوس عرضها واطول عرضها كله المخطوط التي تخرج من نقطتها ومحاطها بمساحتها وتقرب من خط اخراجها اداها قدر هذه الاداء الى العود اخراج من ذلك المقطوع الماء اقرب مما

المحظوظ من خط مسأله ونصف عرض الوجه كان يرى عرض الوجه على اليمين فما ورثه  
راسه يعنيها إذا ورث رأسه المحظوظ ووصل إلى الكوعين بين وهو ضعف يهدى المرأة و  
هذه المرأة لما اتتكر من خط شحن متقدار أقل من نصف عرض الوجه كان ناولته  
رأسه ضعف من ناولته ولهم المحظوظ الذي هي الوجه ضعف في المرأة قوله لأن  
الانكسار من خط بغضستيق وغضشين فيه فقط لأن الانكسار من خطوط  
بعضها مستقيمة وبعضها منحنية فإن الخط العاطف للسطوانة في خطها على  
موازاة الساقين يدخل خطوط مستقيمة وإن خطها على موازاة الفقارنة ويحيط به  
وإن خطها على التقاربة لا يصلح موازاة القاعدين فلما حصلت موازاة الساقين على  
فيها اتفق ناولتها ينعكس عن الخطوط الشعاعية لا يكون خطها كما المستقيم  
والحق فيهم يكون بعضها ينعكس عن خطوط مستقيمة وبعضها ينعكس عن خطوط  
من حيث خطوط القطع والتراقص هو لورسيسط الموصفات أو لذلال  
الخطوط المنعكسة من سطح المرأة إلى سطح الموصفات إلساقي موري وقط  
الوصل بين زرولا كما في السحر المسكري وكذلك في الثاني ثبت جوزيف فكتا  
كتاباته هذه الغواير في الأفلام طلبي الإاعظم والعلامة الأعلم وفي بعض  
ويحيد درء على القوشجي في السادس عشر منه في العام لعام ١٩٢٤  
**مقلاة** فيلسون اسطوانة في أحكام المحرم والمتبردة والـ  
إذا كانت ملقم الثاني اعطي الميز الكبير الشيء إذا كانت معه

دللت على دخله دة تبرد الطالع اذا لم ينظر لها اربابها قوى الامر اقرب  
المدعى عطا القائم اذا فداء فداء كان وصمه صالح الطالع دليل البو  
بعد ما ادهه مشكورة المريح اذا بالدر طار عطاء داد او عطاء داد دوكا  
المريح خل عمر الشمس على ذلك المدعى افتدا اشر واظهر المكتوب من  
الاسور الشمس انا كاشفي بي الخسر هذا الرمان وافتدا البدر  
واذا كان صالح الطالع في مناظره الخسرو دليل على البدر عطاء داد كان  
محاسن من اصحاب الكائن دليل على الحاشية اذا كان سعد الطالع ومحسن طار  
كانت النظائر صادقة كذلك اذا كان عطاء داد فائز بفضل من المحبوبة  
القدر والقدر والنعم اذا كان المشعر في الطالع مع عطاء داد دليل على الحمد  
وصواب الرأي اذا كان محسن ملتويا لشئ من ملائكة وصنفها المسألة  
من اذا كان بخوساف فيرج من المريح احد ران بجود شئ من للوجه  
او اذا كان عطاء داد متصرصا صالح الطالع وهو بفضل دليل على  
وحسن بضمها اذا كان المشعر فالكلالي النساء والمرجع تمام  
او الثالث دليل على الجاهدة فالدين اذا كان المريح في الطالع  
افرم النساء اذا كان المريح شفاعة على صالح الطالع دليل الافلام  
محسن بضمها صالح الطالع دليل الاستفهام بالاعوان ومحسن بضمها  
ذا كانت من اصحاب المريح من حسب ضرور على المنفعة في المقال

والجاهد الشهادات في وسط الشاد على الملك والراس  
وحسن الراست والعدل اذا هدا الطالع وسعد صاحب الطالع من يكره  
دل على فداء الاكلا والامواں الكوكب اذا كان بجاہ المناظر محسن قيد  
اذا كان صاحب الطالع حرق او راجح محسن عند افضل الارض لا خرق ولبلق الغر  
والمحروم على افضل اخلاق لها اذا كان عطاء دار والمرسلين من المحرر  
دل على البراءة مرتلنيب اذا كان الكوكب مقام الک واصغر محسن  
الجمل بالامور الزهرة اذا كانت سفارة المحرر لكت ان المرأة يكون مبشرة  
واذا كان الناطر المريح مع ذلك لجل جبورهن اذا كانت زهرة في اوقات  
بنظر المريح من ترسج او مقابلا ويكون صاحب الطالع هنچ ابتداء السور عصتا  
مع كروها اذا هدا الاموال والمسلا وتحريج فلام عطل فلان لا شان اذا كان  
لا يصل بشئي وكذلك صاحب الطالع دل على ان المسؤول مثل عالم العدل المدح  
اذا كان صاحب الطالع وسعد بن اطوط دل على فدا العارف وكل ما شاء في الارض  
اذا كان بالشترى بقياس المربح وساقره عطاء دار وهو قليل على الاما  
المرجع اذا كان صاحب الطالع ومحسن رب طيره دار على جميع الامارات  
المحتاج المريح اذا كان الطالع او الشارع دل على المرضف والمهلة  
يكون سعد الطالع او الشارع عطاء دار اذا مستقرها زهره دل على  
الهلوه وقده عطاء دار اذا اتصل بزحل ولكن افضل في الخطوط ولا

الحضر

الصف الدعخت الارض ولام الفصف الذي في الارض دل على الجفت  
الاسد والمنا عمل على الام والخاطرة بالقس عطاء اذا كان ضل عيسى  
الكوكب على المقل والأدوات الفكرو التقي ذلك المشرقا ذاشق على الزهر  
ووجه الطالع عمرت البلاد المريح اذا كان سمعا اصلحة دل على كوكب عيرا  
الزهر اذا كان شمع المريح خطوط قراس دل على جاهد الاعول دون الوراري  
المريح اذا وقع في خطوط السعوة اعطي الملائكة الامر لعاما ضاروا لهم  
اذا كانت الزهرة ناطرة الى مناصب الطالع وهي مقبولة دل على هرج بلقان  
الزهر اذا اصلحت البروج الواحد المريح مرتب او تشهد على حلق الفرشت  
الزهر اذا كانت محبته وصاحب الطالع خالي السريل على العشق والهند  
هذا اذا كان المريح مشفاع على الزهرة المريح اذا فارق المذهب وسط الشما  
فان الملك يقتل ذوى الجرا وديلهم اذا كان صاحب الطالع محسن بالمرجع وبعد  
بساطي الطالع فان الملك يعيق عاغز عجا وها وان استحقى العقوبة اذا  
كان صاحب الطالع معون اصحاب سبط الشما وكان ضل عن الحاده سليم  
الافان دل على المناصب اذا كان صاحب الطالع غالبا شرعا لا يصل بحالها  
الطالع وتصدق برج الطالع دل على الاسلام الماء اذا كان صاحب الطالع  
مشفاع على المرجع دل على مدربي ليس الكوكب اذا كان بجاہ والسعوة ناظرة اليه  
دل على فنام الاول غرام فربما ياخذ رابعا اذا كان الكوكب لا يصل ايا صاحبه

الشهرين فخرج أحد ما مثل الزهرة وعطارد نحو الماء في برج أحد ما  
 نظر والمشعر ما في السرخ نحو المشرق دل على معوجه حمل معاذ اذا كان الاداء  
 فاسدة وكان بعض السعود من اوسعم الطالع دل على انبساط العادة  
 ولا مالي ايام اذا كان المشعر صاحب الطالع في الناس او النساء او اسر  
 الطالع او في وسط النساء سعودا دل على توصل كلهم كسر وعيوب  
 اضفال صاحب الطالع بالمرج دل على الجاهة وانصار بزحل يدل على فيه ناص  
 نحو صاحب الطالع وقطع عطارد السرير دل على الواقع في مقدمة كل من هما  
 اذا كان صاحب الطالع ببر ما من نظر الخرس قدر الصلوة دل على صدور اذا كان عطارد  
 الطالع متى ساعد على اليمين اذا كان صاحب الطالع من البر والبر اربعين  
 بما اضفال صاحب الطالع بذكر سعود توصله على حسن الاشار على الخروج  
 من بيتكم الى العزف صاحب الطالع في بيتكم لا يصل الى الكوكب دل على الحرج دل على  
 وسوء الاخير تكون صاحب الطالع في بيته لا يصل الى الكوكب دل على الرؤوف  
 على صاحب الطالع اذا انصارهن للناس او النساء او الثالث تصل لهم اضره عن افضل  
 بعد دل على اعمال ابوصاسب الطالع اذا كان طلاق في ذريمه وسط النساء  
 وكان عند هوبيط من الدرج يتصل بعد دامت طلاقه صاحب الطالع من سيد  
 يدل على خصال البجر الكوكب اذا كان بطل الانفاق يذكر في كان افضل بر  
 خط من خطون يذكر لا يذكر اضفال دل على القتيبة في العلو وش الاشار  
 صاحب الطالع اذا كان زعده او كان يصل بذكر من اثنالث دل على الكوكب  
 من اشرف ملوك يحيى دل على خصال الاخوان من قبلها والقائم انصار  
 والبعالمرجم والمارب

وسعد يطر المرد على انسجام المدارات اذا كان الكوكب بمر وانصر بعد  
 دل على انسال التردد الحكم والاماوه اذا كان صاحب الطالع وسط النساء صاحب  
 بسعده المغير خاطر من واضح ساقط دل على القطب اذا سلم عطارد  
 المغير وانصر صاحب الطالع دل على حفظ الاسرار اذا كان المغير مستقيم  
 وتصول بذكر يصله دل على صحة الراوي المشعر اذا كان عطارد يحصل  
 بزحل من خطونه وسعد يطر المياد دل على جعل القمر والمعوز اذا كان عطارد  
 في بيته او بشرقه وكان اصلها اصلها او كان في قبة الى صاحب الطالع من البر  
 الناطفة دل على قبة البجر وبالنافقة اذا كان عطارد لا يتصل في بيتكم  
 سلاد على الابكار من الاعمال اذا كان المغير ستو عطارد معروفا دل على  
 كثرة القول وقلة العمل اذا افاده صاحب الطالع سعاده فارون بعد محاجله  
 النداة اذا افاده صاحب الطالع صاحب السلام وهو يحيى دل على اذاته  
 الغرور اذا افاده صاحب الطالع صاحب السلام البرج الرابع خرج منه وكسر  
 ثم اضفر في البر الذي هو في بيتكم السلام وهربيه دل على انبساط  
 امراء صاحب الكوكب طالعه اذا كان عطارد نحو ساقطه العدد صاحب  
 الطالع دل على صحة العقل وبعد المكبد اذا كان صاحب الطالع من ساقطه  
 العادة ومن مثل ذلك المغير دل على ان اعادته تكون من مصدره وعوجه  
 كار عطارد محنها في بيت المولد على الاسف عند الموت لذا احمد الكوكب



Presented by: Rana Jabir Abbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

jabir.abbas@yahoo.com

Presented by: Rana Jabir Abbas

1971

Jabir.abbas@yahoo.com

jabir.abbas@yahoo.com

خطی

۱۵